لکچر

در باب

اختلاف اهل عالم و اسباب تنازع در میان فرزندان حضرت آدم

میرزا سمیع دُردی اصفهانی

۰۲۳

تمهید

شکایت از بعضی اهل اسلام و در واقع افسوس بر حالِ تباهِ این ملّت

شیخ سعدی علیه الرّحمه هفتصد و پنجاه سال پیشتر فرمود "یا وفا خود نبود در عالم یا کسی اندرین زمانه نکرد" درین هیچ شکّی نیست که درین مدّت پیوسته مسلمانان رو بنشیب داشته اند و اگر هر روز یک درجه تنزّل کرده باشند در مدّت هفتصد سال تا چه اندازه باید بنشیب آمده باشند و حالتِ بیوفائی آنها امروز چه باید باشد — درین مدّتی که بنده بحماقت و جنون خود دنبال فکر محال و خیال خام و خیال افتاده ام که کاری کنم شاید فی الجمله موجب ترقّی اهل ملّت من شود دیده ام که واقعاً این امر امر محال و غیر ممکن است و اهل اسلام تا قیامت ازین خوابِ غفلت بیدار نخواهند شد و ازین حال بسوئی بهتر نخواهند گشت — برخلاف من خود را ذلیل و خوار و بی نان کرده و بهزار صفت نامحمود متّصف شدم که سخت گو و درشتخو و دشنام دهنده بوده ام و بسیار ناهنجار هم از مردم دیدم — ولیکن هیچ شکّی نیست که عنقریب یعنی زمانِ قریبی چراغ دولت اسلام خواهد شد و فقط نامی ازآن باقی خواهد ماند و تمام مسلمانان مسخ خواهند شد — بدبختی و تحقیق بنده بتجربه رسانیده ام که اگر آشنائی اهل اسلام از سلام و علیک سر موئی تجاوز کند در میان دو کس که بظاهر بصورت انسان و مرد باشند معلوم میشود که ابداً ایشان انسان نیستند — فرضاً دو کس در راه ملاقی شدند و سلام و علیک کردند اگر زید بعمرو گوید سلام مرا به بکر برسان احتمال کلّی میرود که گاهی آن سلام را عمرو نرساند بلکه یقین نیست که برساند — چون معامله دو کس فقط رسانیدن یک سلامی اینسان باشد در امور دیگر چه خواهد بود ظاهر است — اگر بنده شرح معاملات خود را با خلق عالم و خصوصاً خلق این شهر متبرّکت بیان کنم هیچکس عبرت نخواهد گرفت بلکه برخلاف از بنده بد خواهند گشت — بر قول و عهد و پیمان و تدیّن و امانتداری اکثری اعتمادی نیست خواه حیدرآبادی باشند خواه هندوستانی خواه ایرانی خواه حجازی و خواه عراقی — خواه امیر باشند خواه فقیر خواه درویش خواه مولوی باشند و خواه کسی که [illegible]

آب و هوای ملک چنین است جان من — گر صد هزار شکوه کنی بی اثر بود
این حال بیشک از اثر یک طبیعت است — ورنه کدام کس ز وفا بیخبر بود

احتمال بسیار قوی دیگر هم میرود که بسیاری ابتدا چون بنده صادق القول و راستباز بوده اند ولی آنها نیز با دیگران معامله داشته اند و چاره جز آن ندیده اند که مزاج خود را تغییر دهند و چون دیگران شوند چنانچه بنده را نیز همین اراده است چرا که بدون دورنگی و مکر و خدعه امر نمی گذرد و کاری صورت نمیگیرد +

غرض در این عالم جنون و سودا که بنده زحمت رایگانی میکشم و در شوره زار تخمی میپاشم یکی از جمله مشکلات این است که غالب مردم زبان بنده را نمیدانند و بخوبی نمی فهمند با وجود آنکه اکثر صاحب دعوی اند لهذا مکرر خیال کرده ام که نوشتجات خود را در اردو ترجمه کنم - حالا مشکل این است که ترجمه کننده از کجا آرم - گاهی با خود اندیشیده ام که خود ترجمه کنم اگر چه اردو بخوبی نمیدانم چرا که اگر هندی ها بر اردوی من خنده زنند چه قباحت دارد من هم بفارسی هندیها خنده میزنم مثلاً یکی از بزرگان آنها ظهوری نوشته

"سطوتش زده در پنجهٔ شیر شکن و الفتش رم ز طبع آهو ربا"

و این فارسی را هیچ ایرانی بازاری پسند نمی کند - باز خیال کرده ام که اگر اردو هم خوب باشد البته بهتر است - با این خیال در اواخر ماه رجب این اوراق در میان پنج کس از آشنایان خود تقسیم کردم و هر یک را چند صفحه دادم - ابتدا چند صفحه بشخصی دادم که دعوی دوستی میکند و بعد بچند کس دیگر دادم و از آنها سه کس پس از تقاضای زبانی بسیار و تقاضا بیشمار تا اواخر ماه رمضان قسمتهای خود را عنایت فرمودند - یکی دیگر از آنها مسافرت اختیار نمود ولی معلوم نیست که مراجعت فرمود یا راه سفر آخرت پیمود - پس از تقاضای بسیار یکی از خویشان او (خدا پدرش را بیامرزاد) اصل مسودهٔ آنرا پیدا کرده واپس داد ولیکن رفیق اولین که خدایش توفیق خیر دهاد تا این وقت که روز ۱۳ ذی حجه است آن اوراق نداده (چه اصل آن و چه ترجمهٔ آنرا) و بلکه بنده تمام کیفیات متعلقهٔ این فقره و گفتگو و رسل و رسائل با این بزرگوار را در اینجا درج نمی کنم و انصاف میخواهم از صاحبان انصاف که تا چه حد شخص رنجیده خاطر میشود و بر آن میشود که بد بگوید و ذم نویسد - ولی فایده نیست "خوی بد در طبیعتی که نشست — نرود تا قیامتش از دست" - بجز

خواهم گفت آغا صاحب معاف بفرمایید خلاف وعده نمودم ولی بیمار بوده‌ام و بهزار مرض گرفتار و من بخوبی
میدانم که ابدا اعادیه او بصداقت قرین نیستند — چون از دیگر چاره نایش حاصل است
باید دعا کرد شاید که از دعا امراض این بیچارگان شفا یابند —

یکی دیگر از مشکلات راه ترقی ما مسلمانان این است که فرضا بنده کتابی را میخواهم
طبع کنم و از بعضی از بزرگان عالی مقدار مددی خواسته‌ام و هر یک مبلغی را نوشته که
بهنگام طبع آن کتاب — اکثری از این اشخاص چندان ایذا میدهند که بذکر در نمی‌آید و اگر
دو سه نوشته‌اند غالبا هستند و بقیه آن کرایه گاری آمد و شد صرف شده و بقیه آن
وصول گشته و بعضی اوقات هم بنده مجبور شده‌ام که عطای آنها را بلقای نامبارک آنها
بخشیدم — اگر شکایت نویسم جمعی میگویند دردسر دادی صاحب دشنام میگویند بمردم و عاقبت الامر این
اشخاص که قابل دشنام هم نیستند پروائی ندارند چراکه حیا در دیده ندارند — ولی چون
بنظر بنده چنین میرسد که این اشخاص شوخ چشم با من شوخی میکنند من هم بر آن میشوم
که با آنها شوخی کنم — من همیشه گفته و نوشته‌ام که اگر این اشخاص چندان بیحیا میباشند
که با وجود دستخط و وعده اراده دادن ندارند بهتر این است که اول دستخط نکنند — از آنجمله
شخص دیگری هست که او هم در دفتر محاسبی و برادر بزرگ مردان علی است که چون جواب قرضه
مردان علی را بخدمت او دادم گفتم "دور مجنون گذشت و نوبت ماست" گفت که آغا
صاحب چند روز دیگر بیا هم ده هنوز نداده — یکی دیگر بزرگواری است که ابتدا اول
تعلقه‌دار بود حالا پالانش عوض شده و خطاب نوابی هم یافته — وکان ذلک دیگران هم
هستند و بهرحال بنده چشم از عنایت این بزرگان می‌پوشم ولیکن سزای آنها را در
کنارشان خواهم نهاد —

عرض دیگر بخدمت چند هندیان این است که کتابی که موسوم است به "اسباب ترقی
و تنزل مسلمانان" و آن بزرگواران بمدد طبع آن چندا داده عوایق چندی در طبع آن واقع
شد که ذکر آنها لزومی ندارد ولیکن آخر الامر خواستم که حکومت این ریاست عظیم الشان
مسلمانان نیز استمدادی حاصل کرده بطور کاملیت آن کتاب را طبع کنم و این خواهش را
از نواب محسن الملک کردم که آن بزرگوار که گاهی برای بنده کاری مفروده بود این کار را
هم ناتمام رها کرده به علیگر تشریف برد و بنده شکر گذارم که این کار به استاد انجام

پذیرفت - کتاب مذکور را با حاشیه ملاحظهٔ بعضی از صاحبان گرام فرستاده شده است که پس از ملاحظه
و تنقیح و حک و اصلاح سرکار نیز مددی بفرماید - خلاصه این کتاب در صحت است نمیدانم یا در
دست آگهی ندارم و از وجود و عدمش بکلی بیخبرم اگر مفقود نشده و بدست بنده افتاد
خواه سرکار مددی نماید و خواه مددی ننماید بهر نحو که باشد طبع خواهم نمود و بکرم فرمایان
خود حصهٔ آنها را خواهم داد و اگر کتاب مفقود شد بهر نحوی که باشد زر آنها را مسترد
خواهم نمود که نگویند زر ما را خورد به بهانهٔ طبع کتاب - فی نهایت شرمنده ام ولی چکنم که من
نیز چون تمام خلق این ریاست معذورم که وعده خلافی کنم - خدا کند که اول قانونی
که درین لجیسلیتو جاری میکنند در بندوبست تعویق و تعلل در امور باشد -

در ختم این تمهید عرض میشود که این لکچر دو سال بود افتاده بود بیکار خیال کردم که
محنت رایگان می شود چند روپیه خرج کرده این را هم طبع کنم "این هم اندر عاشقی بالای
غمهای دگر" و حال ترجمهٔ آن چنان بود که بیان رفت و اینک طبع میشود بعضی از آن
از فارسی و بعضی از آن در اردو و امید عفو است از بزرگانی که همدرد دین و قوم خود اند
و توقع این است که همه دعا کنند که خدا اهل ملت ما را توفیق اعمال نیک عطا فرماید -

بنده این اختلاف را مطلب لکچر خود نمودم که ظاهر نمایم که سبب نزاع تمام خلق خدا
از ابتدای جهان تا کنون و تا قیامت همین اختلاف است و این اختلاف زادهٔ بطون النفس
و جهالت است - ولی در آن مجلس که این لکچر داده شد از اتفاق لا یعلمی کرسی نشین
گشت که بیچاره از فارسی یک حرف هم نمیدانست و چون دو ساعت بنده عرق ریختم در
خواندن لکچر جناب کرسی نشین بمطلب نرسیده فحوای کلام را نفهمیده بخلاف سنت
و صدق مطالب لکچر ما [illegible] گردید - ولیکن امید است که هر کسی غرض بنده را درین لکچر
بفهمد جز معدودی و افسوس است که ترجمهٔ آن چنانچه باید نشد و بنده مجبورم که بعضی
از مقامات آنرا در فارسی بنویسم و ازین هم ظاهر کنم که خدمت قوم و اهل ملت ما تا چه
اندازه دشوار است که کمتر کسی بگردن خود میگیرد که میخ بر سنگ کوبیدن است +

یکچون این است

ابتدا باید دانست که فرق است در میان نفاق و اختلاف و فرق کلی - عرصهٔ نفاق
بسیار تنگ و محدود است و منحصر است بعموم جهال و اهل بازار و یک از هزاران فرق اهل
عالم - ولی اختلاف محیطی است عظیم که هر فرقه و سلسله در آن غریق اند چه عالم و چه جاهل
سوای خردمند کامل - نفاق را سبب و لحاظی موجب نیست و مبنی بر هیچ غرضی نی ولی
اختلاف را سببی پیدا شود و ارادهٔ خاصی در آن ملحوظ است که بدون آن سبب وجود نمی یابد -

مثال

اگر شخصی بجهالت بدیگری دشنامی گوید یا سنگی بر سر افکند و دیگری آن فعل را دیده خاموش ماند
و بی پروا درگذرد میتوان گفت این فعل نفاق یا از روی نفاق است و از این کلام که مسلمانان
اتفاق ندارند همین را قریب بهمین معنی مفهوم میشود - ولی چون زدن گمزد و بی پروائی این مرد
بلحاظ اختلاف مذهبی یا مغایرت دیگری باشد این فعل را باید خواند اختلاف - مثلاً خلافت
خلفای رسول الله موجب اختلاف مذهبی دو فرقهٔ عظیم اهل اسلام شد که هزار و سیصد سال بر آن
گذشت و آتشی بود که کرورها خانه را خراب کرد و خونها را ریخت و هیچ آبی آنرا خاموش
نمی تواند کرد - علی هذا القیاس بمرور ایام مسلمانان فرق بسیار مختلفه شدند و بهمین سان
مردمانی که اختلافی در اصول یا فروع مذهب داشتند خصم یکدیگر شدند - چنانچه سبب اختلاف و خصومت
مسلمانان و هنود امروز گاوکشی و اگر باطن آن چیز دیگر است ظاهر همین و از همین گونه چیزها
سبب اختلاف کسانی که پارٹی نشنل کانگرس شدند و مخالفان آنها نیز یک لحاظی است از این
گونه - اختلافها بیل و قابیل و سلم و تور و ایرج نیز در اوایل جهان یک چنین لحاظی بود
و این اختلافات همه بمحوای یک شعر حافظ است که گفته "جنگ هفتاد و دو ملت همه را
عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند" - پس معلوم شد که اختلاف تمام خلق مبنی بر
لحاظی است +

اگر حالا بگوئیم که اینهمه اختلاف بی اصل اند و همه از روی جهالت هستند این هم غلط است ولی
بیشک فیصدی ۹۹ از روی جهالت است اگرچه جاهلان دانش و کسانی که دعوی خردمندی
میکنند نیز در این اختلافات شامل هستند - بدلیل و برهان قوی میتوان ثابت کرد که این مردم

در واقع جاهل بوده و جاهل اند - چنانچه ما بچشم می بینیم که در مطلب گاو کشی تمام عقلای هنود
و اهل اسلام نیز شریک هستند و همین عقلا آتش افروزی و فتنه انگیزی میکنند - مسلم است
(و این خصوصاً عقیدهٔ بنده است) که اهل هیچ مذهبی را نمیرسد که اهل مذهب دیگری را منع کنند
از ارتکاب مراسمی که مربوط هستند باصول یا فروع مذهب او - معلوم است که مسلمانان می
توانند که در عید اضحی شتر و گاو و گوسفند وغیره را قربان کنند ولیکن مختار اند که هر جنسی را
که بخواهند از آن بکشند و غالباً در ملک عرب شتر و گاو هم میکشند - ولیکن کشتن گاو منحصر بعید
قربان نیست در میان مسلمانان بلکه تمام سال می کشند و اکثر فقرا میخورند و بعضی هم خصوصاً
و در دکن گوشت گاو نمی خورند متنفر اند و اگر نام گاو در زبانی رود آب دهان بر زمین می اندازند
حالانکه بزرگ عالیشان مولوی سمیع الله خان نامی شرحی نوشته است در خباری انگریزی بمعنی
پس هنود بجهالت منع می کنند کشتن گاو را و مسلمانان بجهالت مخالفت میکنند هنود را
و در واقع سبب اصلی آن هیچ نیست - این همه اختلاف و گفتگو و خونریزش را این کلام
بس است - هر شخصی را حق آن است که در خانهٔ خود بکند هر چه بخواهد مشروط بر آنکه ایذائی
بهمسایه اش نرسد و همسایه او را نمی رسد او را منع کند اگر ایذائی باو نرسد *

پس معلوم شد که اختلاف را وسعت بسیار است و شامل تمام خلق جهان است و هر فرقه
از اولاد آدم درین بحر بی پایان غریق است - لاکن این اختلاف را عدد و شمارهٔ نیست
و لذا عدت و شماره خارج است ولی غالباً بر سه قسم است و بنده تمام اقسام آنرا در تحت سه
قسم جمع نموده ام یعنی که اگر چه یک شخص هستند در سه لباس اند - **اول** اختلاف مذهبی -
دوم پولیتکی - **سوم** فهمی - و این سه چون شاخ میباشند که از یک تخم
یا بیخ روئیده باشند که آن جهالت است ولیکن البته تربیت آب و هوا و آفتاب و سایه
و مقتضیات دیگر حالت اصلی بعضی را تغییر داده و حالت بعضی دیگر بهمان حالت اصلی باقی
است - و از انجائیکه هر نیک و بد و هر گونه صفت ممدوح و خصلت مذمومی در جهان راجع
است بعقل یا جهل و بلغت هر قومی هر لفظی که بمعنی عقل یا جهل باشد مرادف یکی ازین دو است
پس تمام اختلافات جهان نیز از وجود و عدم عقل و جهل مرجوع اند و هر یک ازین دو که از حد خود
تجاوز کند بسبب علم یا بیدانشی و وابستگان آن نیز زیاده از دیگری می شود - بنا برین باید
بگوئیم که اولین و قوی ترین این سه اختلاف فوق اختلاف فهمی است و تاریخ عالمیان

۹۸ حصه بواسطهٔ اختلاف فهمیه است بخط غیر مستقیم و دو از آنها بواسطهٔ اختلاف مذهبیه و پولیتیکیه بخط مستقیم - و در واقع همهٔ بواسطهٔ اختلاف فهمیه است -

تشریح

اگرچه از برای تمثال کرورها چیز میتوان بیان نمود ولی درین جا بطور اختصار یکی دو بیان میشود - صاحب غیاث اللغات می نویسد " پادشاه با دبای فارسی صحیح نیست و بیای عربی هم آمده و اینکه در هندوستان بیای عربی شهرت دارد ظاهراً از جهت آنکه در جزو اول است لفظ کلمهٔ مذکور که بزبان هندی قبیح است " - این مرد بزرگوار که فرهنگ نوشته است هم فارسی نمی داند همین علت که او ذکر میکند در جزو اول بادشاه نیز هست چراکه باد در لغت فارسی یک معنی آن قبیح است - پس چنین معلوم میشود که در زمان سلاطین عظیم الشان اسلامی که در هند بودند هر که میگفت " بادشاه " او را می کشته اند بسبب آنکه صدها سال است که هزارها کرور خلق هند باین غلط فهمی در بوده اند و بزرگان و فضلای آنها بهمین غلط فهمی و تخفیف جهالت گلستان و بوستان و دیگر کتب بزرگان ایران را تباه و مسخ کرده اند - از همین قبیل است " پاینده باد " " تا ابد " " زیبد " " مبارکباد " و امثال اینها که نزد جهال هند بد مفهوم هستند چنانچه " زیبد به وقار الا مرا لبس وزارت " که بی دانشی بر آن ایراد کرده بود - در جاهای دیگر هم همچنین بوده که " ای تاج دولت بر سرت " را گفتند در تقطیع " لت بر سرت " می شود - اگر یک ایرانی تازه وارد (بهر درجه که باشد) در مجلسی باشد و یک شخص هندی که فارسی بخوبی میداند او را بگوید " آقا صاحب کیر (کهیر) میخوری " آقا صاحب که همیشه یای معروف و مجهول را یکسان تلفظ کرده بر میخیزد و کفشی میزند بر سر آن هندی بلکه زخمی هم باو میزند و باده فساد قوی میشود - پس این همه از اختلاف فهم میشود و عدم دانستن و ادراک +

بهر حال اگر بحث زید و عمرو در حلت و حرمت شراب است این بحث مذهبی است - اگر بحث آنها بر سر نفع و نقصان ظاهری شراب است یا بلحاظ دوا برای جسم یا بلحاظ فایدهٔ آمدنی ملک و مالیات پادشاه این بحث پولیتیکی است - ولیکن اگر یکی ازین دو بحث باین دو منجر شود و باینکه یک طرف چنین فهمید که طرف دیگر شرابی است که بتعریف شراب میکند و مخالفت شود و تنازع کند این اختلاف فهمی می شود - پس اگر بدهر دو

جانب جاهلان اند اگر زنجیر باشد بگسلانند —

مراد از اختلاف مذهبیه این است که هر گروه و گاهی هر قبیل و پیشه که تعلق واقعی و غیر
واقعی داشته باشد بمذهب یک شخص بر خلاف مذهب شخص دیگری آنرا اختلاف مذهبی گویند
ولیکن البته در بعضی از مذاهب یعنی شرایع آن مذاهب اختلاف بسیار کم است نسبت بعضی
دیگر و در بعضی توهمات جاهلانه بیشتر است از بعضی دیگر — در مذهب اسلام این هر دو بی نهایت
می باشند خصوصاً ثانی — تمام اعمال و افعال اهل اسلام یعنی خوردن و خوابیدن و رفتن
و آمدن و عروسی و ماتم و اسباب خانه و لباس تن و سر و گردن و ریش و سبیل و امور ریاست و غیره
و غیره نسبت کمی یا بسیاری بمذهب دارند — علاوه برین با پنجاه کرور خرافات و توهمات
دیگر نیز جهال و عوام الناس مزید کرده اند بر اینها — و اینها را نه کسی میتواند بیان کند و نه کسی
می تواند فهم نماید تا مردم تحصیل علم نکنند و بواسطه علم نیک و بد اینها را تمیز بدهند —

مراد از اختلاف پولیتیکیه درین مقام آن اختلافی است که خاص نسبت داشته باشد
بمملکت و ملکرانی و امور داخله و خارجه ملک و جنگ و تنازع با اقوام دیگر یا جنگ و تنازع مختلف
فریق بر سر عهده و مناصب و غیره —

اختلاف فهمیه را نیز فی الجمله بیان نمودیم و اصل و سبب آن اندک تفرقه است در افهام
خلق خصوصاً در میان مردمان جاهل یا علمای ناکامل — اگرچه هر شخصی که فی الجمله علم
و دانشی داشته باشد بخوبی یا اندکی اندازه میداند که این اختلاف چگونه و بچه صورت و بچه
سبب بهم رسیده اند و عدت آنها بچه اندازه است ولیکن باز اکثری نمی فهمند یا جهل
عارضی میباشند که چشم و گوش آنها را فرو بسته اند از دریافت این اختلافات —
ما نمی گوئیم که اختلاف باید از جهان معدوم شود زیرا که این اختلاف خود بخود بعضی مقامات
باعث ترقی و زهد و استیلا و دولت و آسایش قومی می شود چنانچه در میان اهل فرنگ
امروز همین اختلاف مایه ترقی است ولی در میان مسلمانان مایه نکبت و ذلت است
همین قدر ما می گوئیم که چرا باید اختلاف موجب خصومت و خونریزی و خرابی و تباهی
باشد — آنچه بنظر بنده می آید دو سبب عظیم دارد — یکی بی علمی و جهل در میان عامه
خلق — دیگری دوستی مال دنیا در میان فرقه علماء و دانشمندان از خلق که محض
برای مال و جاه و بند دنیا جهال را در بی علما بد را انگیخته می سازند بخصومت دیگران

چنانچه امروز تنازع مسلمانان و هنود ازین قبیل است بزرگان و صاحبان دانش کشتن گاو یا نواختن ساز را قریب به بتکدها ی هنود و مساجد مسلمانان بهانه قرار میدهند و جدال میکنند و خون یکدیگر را می ریزند همچنین شیعه و سنی و همچنین دیگر داتهای خلق در دیگر ممالک جهان -

ولیکن قاعدهٔ کلی این است که چون علم در میان قومی کم است اختلاف مذهبی بسیار و بکثرت است بر خلاف چون علم کثرت بهم رساند اختلاف مذهبی کم میشود و اختلاف پولیتیکی کثرت بهم میرساند چنانچه امروز در میان اهل یورپ وجود دارد - هیچ چیزی در جهان برای تنبیه و آگهی اهل اسلام و همچنین عموم خلق اشیا عجیب تر و سبب بیداری از خواب غفلت نیست اگر انسان باشند و غیرت و حمیت قومی و خیال ترقی در سر داشته باشند چندانکه حالات قدیم این نصاری است که امروز در نقطهٔ کمال استند در هر امری از امور دنیاوی و معلم اهل عالم اند در هر گونه علم و تربیت و هنری و لهذا ما باید ملاحظه کنیم در تاریخ احوال این ملت و ببینیم که در ازمنهٔ ماقبل اختلافات دینیه و نیز فهمیهٔ آنها تا بچه حد و درجه بوده است -

اگرچه دل مین آتا ہے کہ نصاریٰ کی تاریخی حالات کو چھوڑ دون بدو لحاظ ایک یہہ کہ اکثر پڑہنے والونکو اتنی فرصت نہین ہے کہ پڑھین - اور دوسرا یہہ کہ اکثر ہمارے منظم صاحب دفتر مجلسی جیسے کو دن و نافہم ہین کہ ابداً نہ سمجھینگے کہ اس تاریخ نویسی کا مطلب کیا ہے اور غرض کیا ہے اور اسکا نتیجہ کیا نکلیگا اور اس سے فایدہ کیا ہے اور ایسے صورت مین اس عبارت کا مفہوم صادق آئیگا "یسین بگوش خر خواندن و خیش در زمین شوره راندن" -

شعر " بر سیه دل چه سود خواندن وعظ — نرود میخ آهنین بر سنگ " - معاذ لک اور ساتھ اسکے یہہ خیال بھی ہوتا ہے کہ اگر ہزارون مین سے دس آدمی بھی سمجھینگے تو بس ہے اور بیشک سمجھنے والون سے دنیا خالی نہین ہے -

الغرض مین اختصاراً عرض کرتا ہون کہ اگرچہ حضرت مسیح روح اللہ علی النبی و علیہ السلام بیت المقدس مین پیدا ہوئے اور یہہ زمین ایشیا مین واقع ہے اور بسبب قرب و اتصال مولد مسیحی کو ملک عرب سے بہت مشابہت ہے مگر با وصف اسکے دین مسیحی ابتداءً شہر روم پایہ تخت ملک ایتالیا شایع ہوا اس لحاظ سے شہر روم بھی بیت المقدس کا ہم پایہ ہوا

اور رتبہ مین ہمارے یکہ سرلیف کا ہمسر و ہمسنگ ہو گیا - چنانچہ اجتک اکثر بادہ لوعیسائی اوس شہر کو زیارت کیواسطے جاتے ہین مرٗورو دہور سے عیسائی مقدس کتابون کی حقایق و بیانات مین بہت سارے تغیرات و تبدلات پائے گیئے - چنانچہ پانچوین صدی مین عیسائیون نے حضرت مسیح اور اونکی والدہ مخدرہ حضرت مریم اور حواریون کی تصاویر و تماثیل کی بیحد عزت و حرمت کرنا شروع کیا - اور علی ہذا القیاس اونکی صلیب اور دوسری چیزون کا اعزاز و احترام کرنیلگے - ساتوین صدی مین روم کے بڑے ملّانے اپنے آپکو سارے عیسائیون پر رئیس اور بادشاہ قرار دیا - گیارہوین صدی مین ملاّے وقت نے جسکا نام (پوپ گرگری) تھا اور وہ ساتوان پوپ تھا تمام علما کو نکاح کرنے سے منع کیا - بدین دلیل کہ جو شخص کلیسا کی خدمت کرتا ہوا اوسکو ضرور ہے کہ وہ ہمیشہ پاک و صاف اور مقدس رہین اور تقدس نکاح و تزویج کے بعد باقی نہین رہ سکتا اور پہر اوسنے یہہ بہی دعوی کیا کہ مین حضرت مسیح کا خلیفہ ہون - اور میری تعظیم و تکریم تمام سلاطین پر فرض ہے - اسی زمانہ مین یہہ بہی شروع ہوا کہ جو کوئی شخص عفو جرائم و غفران گناہ چاہتا تہا اوسکو نماز اور روزہ اور حج وغیرہم کے علاوہ شدید محنتین اور شاق ریاضتین تبلائی جاتی تہین - اوس زمانہ کے عیسائیوں کے اعمال و افعال اور مذہبی اختلافات کا معلوم کرنا اونکی تاریخون کے سوا کیسے اور ذریعہ سے ممکن نہین - مثلاً ایک زمانہ مین ایک سبب تصاویر و تماثیل کی پرستش تہی - اگرچہ ابتدا مین علمانے اس امر مین مخالفت کی لیکن آخر اپنے نفسانی اغراض کے لحاظ سے اوس مخالفت چہوڑ دیا اور ایک عرصہ دراز تک مختلف فرقونکا یہہ امر موجب اختلاف رہا اسکے بعد ۱۵۲۱ع مین جرمنی بادشاہون مین سے ایک نے (لیو) یہہ ارادہ کرلیا کہ اس بت پرستی کو مسدود و معدوم کرے لہذا اول تصاویر کو جو کلیسا مین تہین توڑ دالنے کیواسطے حکم دیا لیکن قضیہ برعکس ہوا - اور عام لوگون مین توہمات بڑہگیے اور اونکی دلون مین جہالت کی آگ مشتعل ہوی - اس بادشاہ کے بیٹے نے مناسب جانا کہ اہل کلیسا کو بخود واگذار کرے کہ آپسے آپ معدوم ہو جائین اسکے بعد رہبانیت شائع ہوئی اور اکثر نصارا نے گوشہ عزلت اور کنج غار مین رہنا اور ریاضات شاقہ کا ارادہ کرنا اختیار کیا ابتدا مین یہہ طریقہ مصر مین پیدا ہوا اور رفتہ رفتہ تمام ممالک فرنگ جاری ہوا اور

رہبانون کے چھوٹے چھوٹے فرقے ہر ایک اپنے لئے خاص خاص ضابطے مقرر کر لیتے اور باہم
معاہدے کر لیتے اور قسم کہاتے کہ ہر شخص اپنے فرقے کی اور اوس فرقے کے ضابطے کی
پیروی کریگا - روم کے ایک ملا (سنت بنڈیکٹ) نے شہر روم مین ایک خاص قسم کی
رہبانیت اپنی نام پر وضع کی یعنے دڑون مین بیٹھنا اوسکا طریقہ تھوڑی عرصے مین
حد و نہایت پھیل گیا اور کثرت پذیر ہوا اور اوس نے اپنے وکیلون کو کثرت سے یورپ
کے ہر ایک ملک مین بھیجا - اور اون وکیلون پاس بکثرت روپیہ جمع ہوا اور روپیہ
کثرت سے اونکا طریقہ ملک فرنگ کو گھیر لیا - پانچوین صدی مین رہبانون کا ایک
اور فرقہ پیدا ہوا جو بینارون اور بلند ستونون پر چڑھکر کھڑے یا بیٹھے ریاضت کرتے
تھے - اس فرقہ کا ایک شخص (سیمیون) شہر شام مین سینتیس برس تک
ایک ستون پر جسکی رفعت ساٹھہ گز کی تھی چڑھا رہا - اور اوسی مقام پر مر گیا اور ابتداے
سن عیسوی مین ایک یہہ رسم بھی جاری ہوئی تھی کہ گنہگار اور جرائم کا ارتکاب کرنیوالے جرم کا
اعتراف کسے ملا کے کان مین چپکے سے کر لیتے اور معافی مانگتے تھے - چوتھی صدی مین
پھر یہہ رسم موقوف ہوئی لیکن چارلس بزرگ (شارلیمان) کے زمانہ مین پھر اس رسم نے [illegible] پیدا
کیا اور ابتک تمام رومن کیتھولک کلیساؤن مین جاری رہا - اگلے [illegible] اور [illegible]
پوپ صاحب (الگزنڈر سوم) نے ایک اس رسم کی بھی ابتدا کی کہ جسکو جی چاہتا اوسکو
ولی کامل بناتا تھا اور ہر ایک ملا کو جو پوپ کے ماتحت ہوتا تھا یہہ اختیار حاصل تھا یعنی
وہ بھی جسکو چاہتے ولی بنا دیتا - یہہ حال بارھوین صدی تک جاری رہا اور جسوقت
کہ شارلیمان نے فتح کیا اوس ملک کے سارے باشندے عیسائی ہو گئے اور جو ملک اوسنے
فتح ہوا وہان کے باشندے کافر رہے - آٹھوین اور نوین صدی کے درمیان
چارلس بزرگ جسکا نام [illegible] پیپین تھا کلیساؤن کے واسطے بکثرت وظایف بخشا
اور بہت حد اوقاف قرار دیا - اس دولت کی زیادتی کے سبب سے روم کے پوپون نے [illegible]
کے سارے ممالک کو اپنے تحت مین لائے - نکولس اول نے ایک اشتہار دیا کہ
خدا نے مجھے تمام قضایا اور احکام دنیا (وغیرہ) مین میرا حکم [illegible] حاکم اور قاضی کے
اعتبار پر فوقیت رکھتا ہے اور میرے ہی [illegible] ہے کہ مین کلیسا کے [illegible] کو
[illegible] اونکا [illegible] اوسکے حکم [illegible] کرونگا اور مین اون کونسلون کیواسطے [illegible]

وضع کردن اور ضرور ہے کہ میرے ماتحت تمام سلاطین نصاریٰ کے دربار مین حاضر رہین اور
سلاطین میرے احکام کے مقید و مطیع رہین یعنی مفترض الطاعت ہون - ایک شخص
نے (اسیدرروس ام) تین ہزار قانون یا یون کہو احادیث اور اخبار کذب اسواسطے
اختراع کیا کہ نظم و نسق کلیسا اور اقتدارات کیواسطے سند و تمسک ہون - چنانچہ ۶ صدی
تک کوئی بھی اون قوانین کی حقیقت نہین جانتا تھا - ان اسناد و تمسک کے رو سے جو پوپون
کے بنائے ہوئے تہے جو کچھ اونکی جی مین آتا تھا کرتے تھے - ان اسناد کی رو سے پوپ کو
ایک یہہ بڑا اقتدار بھی حاصل تھا کہ پوپ سلاطین کے امور خانگی مین مداخلت رکھتا تھا
اور یہہ کام خاص پوپ سے متعلق تھا - یعنی سلاطین کی نکاح و تزویج کا اختیار پوپ
کے سوا کسیکو نتھا +

جب رئیس کلیسا (یعنی رئیس شرع و دین عیسوی) اس طرح اپنے معبودیت کے رشتہ کو
سلاطین تاجدار کے گردن پر لپیٹ کر کہینچتا تھا کہ سلاطین مین اپنے وضع شاہانہ کو بدل کر
گوشہ نشینی اور ریاضت اختیار کی اور عبادات اور دعوات مشغول رہے فرائض سلطانی کو
طاق پر رکہی اور ارکان ملک نے انکو مہمل اور بیکار چہوڑ دیا اور ریاست کے سارے رشتہ
سلطنت کے جمیع تعلقات کو ملاؤن کے دست قدرت پر سپرد کر دیا اور سلطنت ملا بازی ہوگئی
اس زمانہ مین جبکہ یہہ معلوم ہوتا تھا کہ اب پوپ کا اقتدار و استیلا نقطۂ کمال پر پہونچ گیا
یکایک ایک صدمۂ عظیم ان اقتدارات پر وارد ہوا وہ یہہ تھا کہ اون ایام تک اعلم العلماء
قسطنطنیہ کو پوپ خود مقرر کرتا تھا اور اس انتخاب اور انتصاب کو اپنا خاص حق جانتا تھا
لیکن اسوقت (امپرار میکائیل سوم) جو قسطنطنیہ اور ممالک مشرقیہ یورپ کا شہنشاہ
تھا اوسنے پوپ کے نائب کو جو قسطنطنیہ مین اعلم العلما رہتا تھا معزول کر دیا اور دوسرے شخص کو
جسکا نام (فوٹیوس) تھا اوسکے جای پر اپنی اختیار سے منصوب کیا (پوپ نیکلوس
اول) اس جسارت سے نہایت خشمگین ہوا اور سنہ ۸۶۳ء مین فوٹیوس پر اوسنے ارتداد کا
فتویٰ دیا اور فوٹیوس نے بھی بخوف پوپ صاحب مذکور پر ارتداد کا فتویٰ جاری کیا -
اسوزمانہ مین جسکی نسبت مین گفتگو کر رہا ہون کلیسا یعنی طریقہ مذہب عیسوی دو شخصون
کے سپرد تہا مین جب اسطرح دو شخص دنیادار افزون طلب حریص مدعیون کے درمیان مین
یہہ مخالفت اور مغائرت واقع ہوئی تو مذہب عیسوی بے انتہا حقیقت خفیف و ذلیل ہوا -

علماس کے سبب اپنے حدود سے قدم باہر رکھے اور اپنے حریف مناصبی کو ہاتھ سے دیکر حریص دنیا دار اور شہوت پرست اور تمام سلطنت کے عہدے اور حکام کے تقررات اور وزارت مسندین رونق روشن در ور ملا اور باشی ورارا ذل کے ہاتھ بیکنے لگے اور رشوت اور پیش کش اور ہدیہ لینے لگے۔ لیکن فوٹیوس خود مستثنی رہا۔ اور اون اعمال قبیحہ سے مبرّا تھا۔

ایک مختصر نقل اگر ہمارے ہم مذہبون کیواسطے قابل ملاحظہ ہے جس مین ایک عیسائی ملا کا شرح حال ہے جسکا نام (بکٹ) تہا۔ یہہ شخص خاندان عالی شان سے تھا اور زمانہ سے (ولیم کانکرر) ملک انگلستان کو مسخر کیا اس شخص کے اجداد ہمیشہ اعلی درجات رکھتے تہے۔ یہہ شخص آغاز جوانی مین شہر (کانٹربری) کے بڑے ملا کے پاس آمد و رفت رکھتا تھا۔ اور اوسنے اپنی ہوشیاری اور چالاکی سے اپنی آپ کو اوس بڑے ملا کے پاس مورد عنایات بنایا اسکے بعد یہہ شخص ملک اٹالیا کو گیا اور وہان جا کر بڑا کامل و فاضل اور قانون دان بنکر وہان سے واپس آیا اور جب بڑے ملا کے خدمت مین پہونچا تو اوسنے اپنے ماتحت مین ایک عہدہ کانٹربری کی کلیسا مین عنایت کیا۔ اگرچہ یہہ عہدہ بہت بڑا تہا لیکن اس شخص نے امور مفوضہ بخوبی سرانجام دہی کی۔ بس ازان اوس بڑے ملا نے اس شخص کو امور مربوطہ روم مین اپنا نائب و وکیل قرار دیا۔

الغرض جب ہنری دوم پادشاہ ہوا اور جب اوسنے عنان حکومت ہاتھ مین لی اوس بڑے ملا ای روم نے اپنی سفارش سے بلکہ دباوسے (بکت) کو چن سلار بنایا۔ چن سلار کے لفظ کا ترجمہ اردو یا عربی مین جیسا کہ چاہئے مجہ سے ہو نہین سکتا۔ لیکن اسقدر عرض کرتا ہون کہ شیخ الاسلام عظیم چن سلار کا مترادف المعنی لفظ ہے جسکی عظمت اور جسکا شان بیان نہین ہوسکتا۔ بادشاہ نے بکٹ کو اس بڑے عہدہ سے سرفراز کرنیکے بعد اپنی بیٹے کی تربیت و تعلیم کو بھی اوسیکے ذمہ کردیا اوس زمانہ تک انگلنڈ مین کسیے شخص کو ایسا جاہ و جلال میسر نہوی تہی۔ عام مقبولیت ظاہر کرنیکے واسطے اس سے زیادہ اور کیا ہوگا کہ تمام امرای بلند مکان اور رؤسائی عالی شان کے لڑکے اوسکے گہر میں تحصیل علم کے غرض سے پڑہتے رہتے تہے اور اوسکے دربار مین کل ارکان سلطنت حاضر رہتے تھے اور جب کثرت سے لوگ جمع ہوتے تہے اور جگہہ نہ ملتی تہی تو لوگ سوکھی گہانس پر بیٹھے تہے۔ اور اوسکی حصول ملازمت اور قدمبوسی کو فخر اور مخاطبت اور مکالمت کو عزت

سمجھتے تھے یہان تک کہ خود بادشاہ بھی اوسکی دعوتون مین آجاتا تھا -

الغرض اوس بڑے ملّا کے مرنے کے بعد ہنری کو جانشین کے لایق بکٹ کے سوا کوئے شخص نہین ملا اور اسکے سوا ہنری کو اسبات کا بھی یقین تھا کہ جب بکٹ کو مین ملّا بنا دونگا تو بکٹ میرے ارادون کو قوت دیگا اور مجھی اوس سے مدد ملیگی جس ارادہ سے بکٹ واقف تھا اور وہ یہہ کہ ہنری چاہتا تھا کہ ملّاؤن کو اپنے قبضہ مین رکھے مضمحل و منقاد کرے — لیکن ازآنجا کہ آدمیون کی طبیعت نمکحرام ہے اور بمضمون اس شعر کے "جنبیت را چو تعہد کنی و بنوازی بدولت تو نظر میکند باںبازی" بکٹ ملّا کے عہدہ پر سرفراز ہوا ۱۱۶۲ع مین اور ساتھی اوسنے اپنی مزاج کو بدل دیا اور بادشاہ کی اجازت بغیر چنسلاری کی خدمت کا استعفا دیدیا — بدین عذر کہ اب مجھے دنیا کے معاملات اور کاروبار کو چھوڑ دینا چاہئیے اور دنیا دارون کی صحبت سے دور رہنا چاہئیے - اوس نے اپنی شوکت و حشمت اور اپنے جاہ و جلال کو کال رکھا صرف صورت اور لباس مین تغیر دیا اور سرگرم ریاضات شاقہ ہوا - باوصف اسکے کہ ہنری کا ایسا ارادہ نہتا بلکہ وہ چاہتا تھا کہ بکٹ بادشاہ کے واسطے ہمیشہ سپر بنا رہے - مگر قضیہ برعکس ہوا اور یہہ امر بادشاہ کے پہلو پر تیر کا کام کیا ~~اوسکو اپنا مطیع و منقاد کرے~~ عاقبت الامر مخالفت برطبی بادشاہ ہر ایک امر مین بکٹ سے خلاف کرنا شروع کیا اور عزم بالجزم کیا اوسکو اپنا مطیع و منقاد کرے - (نہ اردو درست ہست نہ مطلب معلوم - اصل عبارت فارسی این است "اگرچہ ارادۂ ہنری این بود کہ این مرد را سپری سازد در مقابل ابی عبدالی ہاد تعدیہای سایر ملّاہا مگر بکٹ خود علم مخالفت برافراخت و تیغ خلاف آخت و یک مدعی سخت ہنری شد و در ہر امری مداخلت آغاز نمود کہ اورا زیر دست خود سازد" -)

اتفاقاً ایک شخص جسکو کلیسا سے کچہ تعلق تھا ایک شریف آدمی کے بیٹی کو اغوا کیا اور اوس شریف آدمی کو مارنے کا ارادہ کیا بادشاہ نے اوس شخص کے نام عدالت سے حکمنامہ حاضری جاری کیا - لیکن بکٹ نے اوس ملزم کو اپنے اختیار سے قید کیا اور عدالت مین یہہ حجت پیش کی کہ کلیسا کے علاقہ دارون کا حق ملّاؤن کو ہے اور اوس ملزم کی سزا اسی قدر کافی ہے کہ وہ بیحرمت ہو جاوے کوئی اور سزا ملّاؤن کے واسطے جایز نہین ہے اور بادشاہ کو یہہ اصرار تھا کہ ملزم بالضرور عدالت مین حاضر ہو کر جوابدہی کرے -

اور عدالت کے احکام کی تعمیل ہو اس واقعہ کو ہنری نے دلیل و تمسک بنایا اور اوس نے وقت کو
غنیمت جانکر کل علما سے یہہ سوال کیا کہ تم قانون قدیمہ مملکت کے مقید و پابند ہو۔
اسوقت بمجبوری علما نے متفق اللفظ یہہ کہا ہمیں وہ قانون منظور ہے۔ پس ہنری نے
قانون کو جمع کرکے ایک قانون ایجاد کیا جسکا ١٦ فقرہ میں یہہ حکم تھا کہ "علما بھی
اگر مجرم ہوں تو شاہی عدالت میں حاضر ہوکر جرم منسوبہ کی جوابدہی کریں اور اوسکی
تحقیق شاہی عدالت میں ہوگی"۔ اس قانون کے نافذ ہونیکی سخت ضرورت تھی کیونکہ ہنری
کے جلوس سے اوسوقت تک ایک سو واقعات قتل ہوے تھے اور سب ملاؤں کے ہاتھ سے
ہوے جسکی سزا بجز ریاضت شاقہ اور کچھہ نتھی۔ بکٹ پہلے شدت کیساتھ اس قانون کے
نفاذ سے انکار کیا مگر جب دیکھا کہ کل علما نے اپنا دستخط کیا ہے تو اوس نے بھی مجبوری
کے ساتھہ دستخط کیا اور حلفاً اقرار کیا کہ بدون نفاذ در حیثیت قانون کے مطابق
عمل کریگا۔ لیکن جب پوپ نے اوس قانون کو امضا نکیا اور باطل کردیا تو بکٹ نے بھی
اپنے فعل سے اظہار ندامت کی اور اوسنے کوشش کی کہ علما کو جمع کرکے اور متحد ہوکر اپنے استقرار
حقوق کا دعوی کرے۔ ادہر ہنری نے بھی ارادہ کرلیا کہ ظلیم شوخ چشم اور گستاخ
ملا کو مغلوب اور منکوب کرے اور اس کام کے واسطے ایک کونسل قائم کی اور کونسل میں بکٹ
کے نسبت ایک مقدمہ پیش کیا جس میں بکٹ نے اور ہی شہادت کیسے انکار کیا تھا اور
علی ہذا القیاس شکست عہد و پیمان کا جو مقدمہ بادشاہ کے ساتھہ ہوا تھا۔ ان مقدمات
میں بادشاہ نے بکٹ کو بغاوت عدول حکمی مجرم قرار دیا اور ضبطی جائیداد کا حکم نافذ
کیا اور اس پر بھی ہنری قانع نہوکر دلیلوں اور بہانوں سے ایک مبلغ خطیر نقد طلب کیا
اور علی ذالک زمانہ چینسلاری کا محاسبہ طلب کیا اور نیز یہ بھی حکم دیا کہ کلیسا اور معابد کی
آمدنی کا بقایا واپس کردے۔ ایک روز بکٹ نہایت مجبور اور تنگ ہوکر کلیسا میں
تشریف لیگئے اور اونہوں نے اپنی رہبانیت کا لباس زیب تن کیا اور ایک صلیب ہاتھ
میں لیکر بادشاہ کے دربار کے طرف چلے بایں قصد کہ بادشاہ اور اہل دربار پر فتوی ارتداد
جاری کرے۔ ہنری ایک حجرہ میں بیٹھے ہوے دور سے اس حال کو سمجھہ گیا اور دوسرے ملاؤں
سے کہلا بھیجا کہ وہ اس ارادہ سے باز آوے اور یہہ بھی ارادہ کیا کہ اس لغو حرکت کی سزا
دیوے لیکن بکٹ نے اوسوقت صرف اسقدر بادشاہ سے درخواست کی کہ اوسے شہر

نارتھمپٹن) کو روانہ ہونے کی اجازت طلب کی — ہنری نے اوسکو اجازت نہ دی بکٹ ایک
زمانہ تک رہبانون کے لباس مین پھرتا رہا اور بالآخر وہ خفیہ طور پر فرانس کو چلا گیا —
لوئیس بادشاہ فرانس جسکو ہنری کے جاہ وجلال پر حسد تھا بکٹ کا خیر مقدم کیا اور بڑی
خدمت اور عزت دی اور حمایت کا وعدہ کیا — اسکے بعد دونون بادشاہون کے درمیان
ایک جنگ عظیم واقع ہوا اور پوپ نے ہنری کو فتوی ارتداد کی تخویف دی — تین سال کے
جنگ اور نزاع کے بعد پوپ اور ہنری دونون نے باہم مصالحت کی کہ ہنری بکٹ کو چھ
برس کے بعد وطن مین واپس آنے کی اجازت دیگا — بعض قیود اور شرائط کے جس مین بکٹ کا
ہی فائدہ تھا — باوجود اسی کیفیات کے بکٹ نے بھی رعونت اور شوخ چشمی نہ چھوڑی اور
ایک لمحہ ہنری کو ایذا دینے سے باز نہ آیا اور ہر لحظہ ہنری خوف مند تھا —

ہنری نے یہہ تدبیر بھی سوچی کہ اپنے بیٹے کو اپنا جانشین مقرر کرے اور ملا یعنی بزرگ شہر
(یارک) کے ہاتھون اوسکے سر پر تاج رکھوا دے لیکن بکٹ مانع ہوا کیونکہ خود اعلم العلماء
(کنٹربری) تھا اور اسی رسم کو اپنے حقوق مین داخل سمجھتا تھا — بکٹ جب وارد انگلستان
ہوا تو اوسنے اعلم العلماء یارک سے ملاقی ہوا اور دوسرے اور دو اعلم العلماء سے
بھی اوسنے ملاقات کی اور ان تینون کو اطلاع دی کہ اگر تم ہنری کی خواہش پوری کرے
تو پوپ تمکو معزول کریگا — اور بکٹ کی اس درخواست کو پوپ نے بھی منظور کیا تھا

الغرض بکٹ کو ہر طبقہ و درجہ کے لوگ نہایت احترام و اعزاز اور ہر ایک بازار مین
اوسکا استقبال کیا اور اونہون نے اوسکی فتحمندی پر خوشی ظاہر کی — یہ تینون ملا
بادشاہ کے خدمت مین حاضر ہوے تو اونہون نے بکٹ کی سارے شوخ چشمی اور رعونت
بادشاہ پر ظاہر کی — بادشاہ نہایت برہم ہوا اور دربار کے ملازمون کیطرف مخاطب ہوکر
کہ تم مین اگر غیرت ہے تو بکٹ کو اس گستاخی سے باز رکھین — ملازمون مین سے
چار شخصون نے خشم آلود الفاظ کو دوسرے غرض پر حمل کیا (اس جگہ اختلاف قصہ
واقع ہوا) اور فورًا باہر نکلکر ایک دوسرے سے گفتگو کی اور سب کو یہہ گمان تھا کہ بادشاہ
نے بکٹ کے قتل کا اشارہ کیا ہے — اسواسطے چارون نے باہم عہد کیا کہ بکٹ کو قتل کرینگے
یہان تک اونہون نے بکٹ کے طرف کو چلے اور چلتے وقت ایسے الفاظ زبان پر لائے (
بادشاہ کو انکی خلاف منشا کا گمان ہوا اور فورًا تعاقب دیا تھا

اون لوگون کو ایسے قبیح ارادے سے باز رکہین - لیکن قبل ازانکہ اون چارون کو پادشاہ حکم امتناعی پہونچے اونہون نے بکٹ کو کلیسا کی اندر عبادت قتل کر ڈالا -
(خواستم بہتر کنم بدتر شد چراکہ این عبارت اردو اکثر غلط است و بسیاری الفاظ از قلم افتاد)
آپ تصور کرنا چاہئے کہ بکٹ جیسا شخص جسکا وجود ہنری اور اوسکے ملک کے واسطے کسقدر آفت خیز اور فتنہ انگیز تہا اور کہانتک اوسکے زندگی باعث دردسر وایزام خلق تہی اوسکا شہادت کہانتک تصدیع دہندہ و شور انگیز ہوا ہونگا - غرض آنکہ اس ولی نے پس از مرگ ہزارہا کرامتین جیسا ل ڈبہ دلٹ ن یورپ کو دکہیا ہے اور دو سو برس تک برابر گرم بازاری رہی جب ایک سال شمار کیا گیا تو معلوم ہوا کہ ایک لکہ آدمی اوسکے قبر کی زیارت کیواسطے گئے تہے - اس مقدمہ کی باقی کو بخوف طوالت بندہ قلم انداز کرتا ہے ؎

اوسی زمانہ مین یا کچہ کم پس ساتہہ سال اس سے بیشتر مسلمانون اور نصارا مین جنگ جہاد باہم شروع ہوا بیت المقدس کی زمین پر جو بہت طول حکایت ہے - المختصر بیت المقدس کے مسلمان لوگ نصارا کو بہت ایذا دیتے تہے اور ایک راہب نے اون جان خراش واقعات جو اوسنے بیان ایک تہا بعد مراجعت ملک فرنگ مین بیان کیا اور نصارا کو جنگ مسلمانان پر آمادہ کیا او سلاطین عظیم الشان فرنگ نے بہت کی چنانچہ لاکہون آدمی اقوام مختلفہ کے ساتہہ دو سو برس تک جانین دین اور ہزار مسلمان طعمۂ شمشیر ہوکر (اہل این تاریخ گفتہ کہ طعمۂ شمشیر مسلمانان شدند و ابد الدہر در بہشت جاوید ماندند بسبب آنکہ آنہا نیز چنین میدانستند کہ اگر کشتہ شوند بہ بہشت میروند) -

واقعات عظیمات یورپ مین سے ایک واقعہ عظیم (ریفارمیشن) ہے آسکا یعنی اصلاح مذاہب کا واقعہ ہے - اسکا سبب ہوا کہ بعض علما یورپ کے عقاید اور شرایع سے مخالفت کرکے وعظ شروع کیا - ان پوپون کے اعمال و افعال جو آٹہہ سو برس سے زیادہ کے عرصہ تک ہوتے تہے بغیر ملاحظہ تاریخ نہین معلوم ہوسکتے ہین - سنہ ۱۰۷۶ع مین ایک شخص (ہیلڈ برنڈ نام) جسکا باپ نجار تہا پوپ ہوگیا اور اوسنے سرپا کلیسہ کے دعوی کو جب ہنری چہارم شاہنشاہ جرمنی نے قبول نکیا اور اوسکی عزت نکی تو اوس کمینہ پوپ نے شاہنشاہ پر ارتداد کا فتوی جاری کیا اور دوسرے شاہزادگان جرمن کو حکم دیا کہ کسی اور کو شاہنشاہ بنادین - بالاخر ہنری ایسا ناچار مجبور ہوا کہ اپنا لباس کو پابرہنہ جاوے اور ایک موٹا سا

کہڑا ہون کہ اوس کلیسہ پوپ کے دروازہ پر پڑا رہے جبکی خطا چار دن کی خفت اور ذلت کے بعد
معاف کی گئی اور یہ سارے خرابیان اس سبب سے تہین کہ اوس زمانہ تک کتب مقدسہ
توریت و انجیل لاطین زبان مین تہے اور پوپ صاحب اپنے اپنے خواہش اور اغراض کے موافق
اونکا ترجمہ کیا کرتے تہے اور عوام الناس کو دہوکہ دیتے تہے اور ضلالت مین ڈالتے تہے
چودہوین صدی مین ایک شخص (جان وکلیف نام) انگریز اون کتب کا ترجمہ اپنے زبان
مین کیا اور پوپ کے عقاید شرع کے خلاف وعظ کرنے لگا۔ واضح ہو کہ اوسوقت ایک رسم
قبیح جاری تہی جسکا نام (اینڈل جینس) تہا یعنی روپیہ کے عوض مین گناہ معاف ہوجاتے
تھے اور اب مین جس زمانہ کا ذکر کرتا ہون اوس زمانہ مین اِس رسم کی اشاعت بحد و نہایت
جاری تہی ۔ پوپ وقت جسکا نام (لیوی دہم) تہا ارادہ کیا کہ ایک بڑا کلیسا
شہر روم مین بنا کرے جسکا جسکے واسطے بہت روپیہ کی ضرورت تہی اسکے واسطے اوسنے بنام
تمام ممالک نصارا مین اِس رسم کو جاری کیا اور ایک شخص کو اوسنے اپنا وکیل ٹہرایا کہ
روپیے جمع کرنیکے واسطے ہر جگہہ جاوے ۔ جب یہہ شخص (وٹمبرگ) کے ملک مین گیا اور
وعظ شروع کیا دوسرے اور واعظون مین سے ایک واعظ جسکا نام (لوتہر) تہا یہہ حال
نہ دیکہہ سکا اور اوسنے کتاب مقدس کو ہاتھ مین لیکر مخالفت رسم قبیح موعظہ شروع کیا اور ضمناً
انجیل کا بہی ترجمہ کیا ۔ الغرض اس ریفارمیشن کے متعلق اور بہت سے ایسے حالات
ہین جنکا نتیجہ اور اثر یہہ ہوا کہ اگلے دو سو برس تک اختلاف مذہبی کے بدولت کروڑون
نصارا تباہ ہوگئے ۔ اگرچہ آج تک یہہ خرابیان موجود ہین اور بندہ کا قول یہہ نہین ہے
کہ اقوام نصارا مین سے اختلاف مذہبیہ معدوم و نابود ہوگیا ہے ۔ بلکہ میرا قول یہہ ہے
کہ علم و تہذیب و تعلیم و تربیت کی کثرت سے اوسکا وہ اگلا زور و شور نہین اور جو
کچھہ باقی ہے وہ عشر عشیر سے بہی کم ہے +

اب بندہ نہایت اختصار کے ساتھ اختلاف مذہبیہ اسلامی کو بہی عرض کرتا ہون ۔
ہر پیر و جوان کو کم و بیش معلوم ہے کہ اہل اسلام کا اختلاف مذہبیہ اورون اور اپنے ہم قومون
کے ساتھہ کس طرح تہا اور کس زمانہ مین کس وجہ سے واقع ہوا بدین نظر کچھہ ضرورت نہین
ہے کہ مین اب اِس مقام پر کچھہ لکہون اور تفصیل سے بیان کرون + بس اسیقدر عرض
کر دیتا ہون کہ اسوقت یعنی اس بحث کیوقت کروڑون مسلمان ہین کہ اونکی مذاہب

مختلف ہیں اور ہر ایک اپنی اصول مذہب کے موافق دوسرے کو کافر کہتا ہے یہان تک کہ ایک
مسلمان دوسرے مسلمان کے خون وقتل کو جائز سمجھتا ہے اور ان ہیٹر ملتون مین سے ہر ایک
ملت اپنی اکثر ملتون کو کافر سمجھتے ہے حالانکہ وہ سارے کافر نہیں قائل توحید
اور گوئندہ لا الہ الا اللہ ہین اگر کبھی ہم چاہتے کہ اختلافات مذہبیہ مضار اور
مسلمین کا مقابلہ دیکھیں تو بالکل نہ معلوم ہو سکتا کونسی اختلاف زیادہ سخت ترا تکشہ
تھے لیکن اب ہم فقط اسقدر کہہ سکتے ہین کہ آج نصاری کے درمیان خلاف مذہبیہ ہزارون
بار تخفیف پاتا ہے اور مسلمانون مین بدستور وہی زور وشور کے ساتھ چلا آتا ہے بلکہ چند
افزون ہوا ہے اور خصوصاً ہندوستان مین بہت کم اور معدود ہے ایسے اشخاص مین کہ اون
مین تعصب کی بو نہین ہے یا اورون کی نظرون مین میرے جیسے لا مذہب لا ابالی ہین باقی
کوئی مسلمان اوسی تعصب بے علمی لگہ پانچ سو یا ہزار برس گذشتہ کے حالت پر قائم ہیں
لیکن لطف یہ ہے اور افسوس اس بات کا ہے کہ ان تمام اختلاف مین کوئی بڑی سبب نہی
ہے بلکہ سب کے سب جزئی باتون اور اندک اختلاف وافراطی اوہام کے باعث ہین +

۲ اختلافات پولیٹکیہ

اگرچہ اختلافات پولیٹکیہ عالم غالباً اختلافات مذہبیہ کے ساتھ ملا ہوا ہین مین نے
اس مقام اسکو مطالب مربوطہ کی دریافت کیلئے اوس اختلافات سے جدا کر دیتا ہون یہہ
اختلافات ہمیشہ دو قسم کے تھے ایک اختلاف پولیٹکیہ وہ یہ تھا کہ مختلف اقوام کے
درمیان مین رہتا تھا - دوسرے یہہ تھا کہ ایکہی قوم کے درمیان مین اور اوسی قوم کا
افراد کے آپسمین تھا - پہلے قسم کے اختلاف ہمیشہ لئے ایسا تھا کہ ایک قوم دوسرے
کے ملک میں دست اندازی کرتا تھا یا کہ دوسرے کے ملک پر حسد بیجا تمدن ومخالفت - تاراج کرتا
تھا - دوسری قسم کے اختلاف ہمیشہ ایسا تھا کہ افراد ایکہی قوم آپسمین جھگڑتے
تھے جیسے جاہ ومال و منصب وعہدہ کیلئے یا زمین وخانہ وباغ ومیراث وغیرہ کے
واسطے یا کہ ظلم وجفا جوئے کرنے کے سبب سے ایک دوسرے یا دوسرون پر - یہہ دونون
قسم کے اختلاف ابتک ابتک ہی ہر ایک قوم مین قیامت تک رہیگا +

(۱) اختلاف پولیٹکیہ مختلف قومون ایک دوسرے کے ساتھ تک ضمنہ

ہے کہ جیسا کہ سعدی علیہ الرحمۃ فرماتے ہیں "ہفت اقلیم ار بگیرد پادشاہ ہمچنان در بند
اقلیم دگر" - کچھ فرق نہیں ہے درمیان وہ جو جہانگیری اور تاخت تاخت و تاراج
میں کئے سلاطین و اقوام قدیمہ ایک دوسرے کے مقابل میں جیسا رومیوں و ایرانیوں
و یونانیوں اور علی ہذا اہل اسلام بہ نسبت وہ جو آج کل کیا کرتے ہیں اہل یورپ
اپنے ایشین اور دوسرے قوموں کی بہ نسبت - بلکہ اختلاف پولیٹیکل جو اس زمانہ میں
یورپ اور امریکہ کے قوموں کے آپس یا دوسرے قوموں کے ساتھ موجود ہے ایک ہزار
زیادہ تر ہے اگلے زمانہ کے نسبت سے - عالم پر ظاہر ہے کہ اسوقت بیش و کم
لاکھ فوج یورپ میں آمادہ ہے لڑائی کیواسطے اور سیکڑوں کروڑ روپیہ خرچ ہوتے ہیں
اوسکے آمادگی اور اسباب لوازم میں - علی ہذا القیاس فرق نہیں ہے لشکر کشی مسلمانوں
اور لشکر کشی نصاریٰ کے درمیان میں اور تسخیر ہند مسلمانوں کے تلوار یا انگریزوں کے قوت
اور کچھ بھی فرق نہیں ہے اختلافات پولیٹیکل خانگی اقوام اہل اسلام اور اختلافات پولیٹیکل
خانگی اقوام نصاریٰ کے درمیان میں - لیکن میرے نظر میں ایک افتراق کلی ہے آپس دونوں
قوموں کے اختلاف میں کہ شاید کسیکو اوسمیں انکار نہیں ہے - وہ افتراق کلی یہ ہے کہ
اہل اسلام کی اختلاف پولیٹیکل کبھی کسی اصول اور قانون پر مبنی نہیں اور اختلاف
پولیٹیکل مرقومہ نصاریٰ کہ تمام کو کوئی نہ کوئی اصول پر مبنی ہیں - احتمال ہے کہ کوئی شخص یا
بنا بر اختلاف مذہبیہ یا بنا بر اختلاف فہمیہ میرے رای کو اس مطلب پر مخالف ہو لیکن
بندہ نے اپنے رای پر قائم ہوں ساتھ دلیل و برہان قوی کے - مسلمانوں ہند میں سلطنت
بے اصول و ضابطہ لیکن انگریزوں اب سلطنت کرتے ہیں اصول و قوانین کے ساتھ گو کہ بھی
اصول و قوانین میں بھی ظلم ہوتا ہے یا یوں کہو کہ عین ظلم ہے - اگر کوئی کہے کہ اگرچہ
بھی اچھی اچھی ضوابط و قوانین جاری کی ہیں تو مجبوراً تسلیم کرونگا اور کہونگا کہ
"از یک گل بہار نمی شود" - اور اگر اس مطلب پر مجھسے بحث کرے کہ اوسمیں قانونی
مسلمانوں اس قانون انگریزوں سے ہزار درجہ بہتر تھا میں خاموش ہونگا لیکن
اندک تامل سے میرے صدق کلام معلوم ہو جائیگا - اس مطلب میں لئے شبہہ ہے
کہ ہر شخص اپنا حیثیت اور اپنا خاص میل کے طرف سے موافق ایک شعبے پر بحث کریگا - فرضاً
ایک شخص کہیگا کہ مسلمانوں اپنے زمانہ میں بکثرت علیحدہ علیحدہ اعلیٰ عمارات و مناصب و عہدوں

پر ہندو اور دوسرے ذاتون کو مقرر کرتے ہین لیکن انگریزون ایسا نہین کرتے - اس سوال مین دونون ہندو (خصوصًا بابو بنگالی) اور مسلمان شریک ہین ہندو چاہتا ہے کہ وہ کلکتہ و بمبئی و مدراس مین کسی حیلہ سے امتحان دیکر سیویل سرویس مین شریک ہوجائے اور مسلمان کہتا ہے میرا باپ دادا سب بہادر اور تلوار مارنے والے تہین سرکار کو لازم ہین کہ مجھکو ایک عالیشان خدمت دیوے بےلحاظ کسی محنت یا علم و ہنر - یہہ دونون صاحب کو جواب یہہ ہے کہ ای عزیز بے رنج گنج حاصل نہین ہوتی لیکن اپنے طمع کو محدود کرو - شاید کوئی کہے (خصوصًا ہمارا مسلمان بہائیون سے) مسلمانان اکثر خلق کو مفت جاگیر و منصب و روٹی دیتے تہے انگریزون نے ایسا نہین کرتے - اس شخص کا جواب یہ ہے کہ شرع و عقل و رای تمام عقلای عالم کے نزدیک اسکاموں خلاف و حرام ہے اور سوای ایسکے خلاف تمدن و اصول حکمرانی و ترقی قوم ہین - یہی بے اصول کامون سے تو اسلامی سلطنتون تباہ ہوگئے اور یہی تو اس قوم کو تن پرور و سست مزاج بنا دیا اور لہو و لعب و عیاشی مین لپسا دیا اور برخلاف اسکا کسب علم و ہنر و کمال سے متنفر کر دیا اور گدائی و مسخرگی و ہرزہ گردی و ہرزہ گوئی پر معتاد کیا - "بدریا در منافع بیشمار است وگر خواہی سلامت برکنار است" مسلمانون تن پروری و بےپروائی کے سبب سے دولت ہر نعمت سے بےبہرہ اور ہر آفت و نکبت مین گرفتار ہین برخلاف نصارا کہ محنت و پروا کی بدولت ہر نعمت سے مالامال و ہر آفت و ابتلا سے فارغ البال ہین - لیکن انگریزون بہی ایک اچہی قانون قرار دیئے ہین اپنے ملازمون و چاکرون کیواسطے اور وہ ہے پنشن جو لاکہون خلق استحقاق سے لیکر کہاتے اور فراغت سے بسر کرتے ہین - ان صورتون مین بیشک تعدی ایک قوم دوسرے قومون پر خلاف و ظلم ہے لیکن اگر واقعًا خلاف و ظلم بہی ہے جب کوئی اصول کے مطابق ہے تو بیشک بہتر ہے بنسبت یہہ کہ کوئی اصول کے مطابق نہو +

(۴) اختلاف پولیٹیکل افراد اور اجزای ایک قوم اپنے آپسمین - یہہ سچ ہے کہ اس اختلاف بہی ہر ایک ملک اور ہر ایک قوم مو... جود ہے لیکن یہہ بات بخوبی سب پر ظاہر ہے کہ اگرچہ فرضًا ملک انگلستان مین مسٹر گلڈسٹون چاہتا ہے کہ وزیر اعظم مین رہون اور لارڈ سالسبری چاہتا ہے کہ مین رہون - اونکو پارٹی چاہتی ہین کہ حکومت ہماری فرقہ

بین رہے اور ایکی پارٹی چاہتی ہے کہ حکومت ہماری فرقہ مین رہے - اگرچہ لبرل
پارٹی چاہتی ہے کہ اپنے قوت زیادہ ہوے اور دوسرے پارٹی چاہتی ہے کہ اپنے قوت
زیادہ ہوے علی ہذا القیاس ہر ایک شخص کو یہ منشا ہے کہ مین فلان عہدہ پر مامور ہون
لیکن فرق کلی ہے اوس اشخاص ما قبل الذکر سے بنسبت وزراء و صاحبان مناصب و عہدہ
داران ترکی و ایران اور اور ریاستہای اسلام کی - وزراء اعظم ممالک یورپ کو اتنی
اختیار نہین ہے کہ وزراء ادنی ریاستون اسلام کی ہین - گورنر جنرل ہند کو وہ اختیار
نہین ہے جو ایک ادنی عہدہ دار کا ہے دیسی ریاستون مین - وہ لوگ سب کے سب
کسی کو جوابدہ ہین حالانکہ یہہ لوگ کسی کو جواب دہ نہین ہے - الغرض یہہ اختلاف بھی
اوس قومون مین کسی نیک اصول پر مبنی ہے اور اہل اسلام مین کوئی اصول پر مبنی نہین ہے
لاکن اس اختلاف پولیٹیکیہ مین جو کہ آج ممالک یورپ مین عالمگیر اور نقطہ کمال
تک پہونچتے ہے ایک نکتہ قابل تعریف و ملاحظہ ہے کہ ہمارا مسلمانون کو ضرور ہے
اوسکا اپنے سرمشق قرار دیوے اور پیروی کرین وہ نکتہ یہہ ہے کہ یہی اختلاف اونکو
سلطنتون کی جڑ مستحکم کردیا ہے اور اونکو ملک اور قوم کو ایسے ترقی دیتا ہے اور اختلافات
مذہبیہ و فضیہ کو اگر بالکل معدوم نہین کیا ہے تاہم ایک ہزار [illegible] موقوف کیا ہے - یہی
اختلاف پولیٹیکیہ ہے کہ حکومت خواہ لیبرل ہو خواہ کانسرویٹو خواہ پادشاہی ہو خواہ
جمہوری بہر حال نصاریٰ کو روز بروز علم و دولت و زور و استیلا و وسعت مملکت
و آرائش و فزائش تجارت وغیرہ مین ترقی بخشتے ہے اور یہہ سب اسیواسطے ہے کہ یہہ اختلاف
ایک علمی اور مستحکم ضابطہ و اصول پر مبنی اور چلتی رہتی ہے - اب ذرہ غور کرنا
کہ اس اختلاف شروع اسلام سے ابتک اہل اسلام کے درمیان مین کس حالات مذلت نما
پر مبنی اور چلتی ہے - ہزارون باپ اپنے بیٹون کو اور ہزار بیٹے اپنے باپون کو بھائیون
نے اپنے بھائیون کو اور غلامون نے اپنے مالکون کو یا ایک شخص اپنے تمام اقارب کو مروا دئین -
کئی غلامون آج غلام تہین کل پادشاہین ہوگئے اور کئی اشخاص آج راہزن و بے
سروپا تہین کل تاجدار بن گئے - کئی اشخاص آج وزراء عالیشان و دولتمند تہین
دوسرے دن اندک سوء ظن یا تلون مزاج یا گمان خطا یا غضب یا تغیر حال اپنے
پادشاہ سے خاک مذلت کیساتہہ یکسان ہوگئے - بہت سے خاندان اندک چیز و حالت سے

مقرر ہوا ہے - یہہ سب کے سب فقط اسواسطے سے تہا کہ مسلمانون کو درمیان مین
کبہی اصول و قانون نہین تہا گرانی و تمدن مین +

اب اگر کرم فرما اِس بندہ کو معاف فرماتے ہین اور یقین ہے کہ معاف
فرماوینگے خصوصاً منتظم صاحب دفتر محاسبی اور اگر معاف بہی نفرما دین تو بندہ بہت
سے خوف اپنے غرض کو عرض کرونگا - جب اکثر صاحبان کرام کو یہہ کیفیت بالاخوبی معلوم
ہے کہ زمین ہفتہ کے درمیان مین لارڈ سالسبری نے ایک بڑی مجلس مین اسپیچ دیا
اور اپنا اسپیچ مین مسٹر گلڈسٹون کو بُری الفاظ سے ذکر کیا بلکہ دشمن ملک ظاہر کیا باوجود اسکے
مسٹر مشارالیہ وہی معظم الیہ ہے اور وہی عزت و احترام کے ساتھ رہتے ہے اور کرورون نے
اُنکا طرفدار اور پارٹی ہین - یہہ دونون بزرگوار کا یکسان دعوی یہہ ہے کہ ملک و قوم کو
بہی خواہ ہین اور دونون کمال سرگرمی و سختی سے آپسمین لڑ رہتے ہین اپنے قوم و ملک کے
بہبودی کیلئے اور ممکن نہین ہے کہ اس جہگڑے مین ایک پیسہ خزانہ عامرہ سے زیادہ و کم ہو جائے
لیکن برخلاف اسکا مثلاً اس ریاست حیدرآباد مین گذشتہ بیست برس کے درمیان مین
ملاحظہ کرنا چاہئے کہ بعض اشخاص نے دیوانی کی عہدہ کے واسطے کہانتک فتنہ انگیزی کئے اور نقصان
پہنچائے اور کہانتک اپنے مال و جان و آبرو اور ریاست و حکومت کی شان و دبدبہ کو تباہ
کردیا ہے - لاکہون بلکہ کروڑون روپیہ انگریزون کے جیب مبارک مین گیا ہے اور علی ہذا
انگریزون کے دعوتون مین اور اخبار نویسون انگریز کے لالچ مین اور فتنہ انگریزون کے فتنہ انگیزی
کے واسطے برباد ہوتا ہے - لیکن یہہ ملک و رفاہ رعیت و عزت قومی و افزایش دولت
کی واسطے ہوتا - نہین - محض اپنے اغراض نفسانی کے واسطے - بس +

(۴) اگرچہ سابقاً صفحات ماقبل مین اس اختلاف پر بہی کچہہ اشارہ ہو گیا تہا
لیکن پہر ضرور ہے کہ اور چند سطرون اس مطلب کے لکہے جائے - یہہ اختلاف فی الحقیقت ابتدا
سے خلقت عالم کی ہر ایک قوم مین موجود تہا اور ابتک ہے اور قیامت تک رہیگا
لیکن جب سے کہ تربیت اور علم کثرت بہم پہونچا ہے بعض بعض اقوام مین جیسا نصاریٰ کے بہت
تخفیف پایا ہے بلکہ قریب معدوم ہو گیا ہے اور اسکا سبب کسی اور کچہہ نہین ہے
سوای جہل اور نادانی - اس اختلاف ہمیشہ بے اصل و بے حقیقت ہے لیکن برخلاف
اسکا نقصان بہت اور نتیجہ بہت آفت خیز و فتنہ انگیز و خونریز ہوتا ہے - اسکا مثال

یہہ ہے کہ ایک عظیم پہاڑ یا سخت عمارت کی نیچے ایک ڈینامیٹ کی پیپا رکہی جاوے
اور اوس پر ذرہ سے انگار فورا وہ پہاڑ یا وہ عمارت پاش پاش ہو جاوے +
یا کہ کسی خشک رمنا مین ایک کبریت کے کاڑی لگا دنا ایک دم مین تمام جنگل جل
جائیگا ۔ اس اختلاف کے نتیجہ سے ہزارون ملک منقرض و تباہ و کرورون گہرون
خراب اور آدمیان ہلاک اور عواتین بیوہ و مردون بے زن باپ بے بیتون و بیتون
بے باپ ماؤن بے بیتیان بیتیان بے مان ہوگئے اور خاندانون مٹی مین ملگئے
ہین اور علاوہ جس قوم مین کہ یہہ اختلاف رہا ہمیشہ ایک سبب عظیم تہا عدم ترقی
اوس قوم کا +

اب یہہ اختلاف فہمیہ ہزارون قسم کے ہوتے ہے کہ مین یہان ایک خفیف قسم کو بیان
بیان نہین کرسکتا ہون ۔ مثلا ایک شخص دوسرے سے پوچہتا ہے کہ مین فلان کام کیا
کرون اور اوس شخص خاموش رہتا ہے پس وہ شخص اول اوسکا سکوت کے موجب
کام کو صورت دیتا ہے بعد معلوم ہوتا ہے کہ شخص ثانی راضی نہی تہا اوس کام
ایکا یا مٹا نے اور کچہہ فرمان دے اور اوسکا دینا اور رکہنے حکم ہوا کہ اوسکا گردن
مارے جائے ۔ ایک مرد نے اپنا عورت کا کچہہ کہا اور عورت اور کچہہ سمجہی یا اوسکا
حکم کا بجا لانے مین دیری کئی یا کسی طرح وہی اصلی گمان بد اوسکی حق مین کیا اور اوسکا
ناک کاٹا یا اوسکی گردن مارا ۔ ایک شخص نے کہا کہ مسلمانون ایسا ویسا ہین دوسرے
سمجہا کہ وہ کافر ہے یا اسلام سے خارج ہے یا اپنے دین کو اہانت کرتا ہے یا اونکا مذہب
برا جانتا ہے یا کہتا ہے یا مسلمانون سے دشمنی رکہتا ہے ۔ اگر ایک شخص نے کہا
کہ نصارا یا اور کوئی دوسرے مذہب والے کہتے ہین کہ مسلمانون زور شمشیر سے اسلام
رواج دیلئے احتمال کلی ہے کہ کوئی بیوقوف سمجہہ لیگا کہ خود قائل مدعی ہے یا اپنے
اپ سے یہہ بات کی کہتا ہے ۔ ایک شخص نے لکچر دیا یا کوئی رسالے لکہا اوسی سبب
(یا بقلہ سبب یا اور کوئی دوسرے سبب جیسا کہ یہہ ناچیز اردو ہے کہ بندہ لکہتا ہون)
بعضی لوگ کسی لفظ یا عبارت یا مطلب اور غرض مصنف کا نہین سمجہ لیا اور اوس لکچر
یا رسالے پر ہزارون نکتہ چینیون کئے اور علاوہ ہزارون تہمتین اوس شخص لکچر دینے
والا یا مصنف پر لگائے ۔ یہہ دو حکایتون کو تو مردم ہند پر خوب معلوم ہے کہ کوئی

شاعر قزل ارسلان کو مدح کی اور جب کہا "نہ کرسی فلک نہد اندیشہ زیر پای تا بوسہ بر رکاب قزل ارسلان زند" اسواسطے بادشاہ کی قدر اور عقل دونو قصیر وقاصر تہے بیچارہ شاعر کو مروا ڈالا یا سزای سخت دیا - اور دوسرے پادشاہ کو مدح مین شاعر نے کہا "ای تاج دولت بر سرت" حسود اپنے غرض سے پادشاہ کو سمجہا دیا کہ تقطیع مین اس شعر بد مفہوم است یعنی ہوتا ہے "لت بر سرت" - الغرض ملک و شہر و محلہ و گلی بر کنار کسی گہر اس اختلاف سے خالی نہین ہے اور اسکا برا کیفیت و مضر نتایج بیان اور لکہنے مین نہین آتے - مین نے برسون گزرتے ہے کہ اپنے ہم مذہبون کے خیر خواہی اور بہبودی و ہمدردی مین دم مارتا ہون لیکن میرے خیر خواہی اور ہمدردی کے بارہ مین اکثر بے سمجہ و نادان آدمیون نے طرح طرح کی تاویلین کین اور کر رہے ہین اور میری تحریرات میرے مطالب و اغراض پر ہزارہا نکتہ چینیان کرتے ہین - اور تو اور میرے ہموطنون ہی سے اکثرون نے مجہکو انگریز و علیائی خیال کیا ہے اور بعض دہریہ - بعض بابی - بعض سنی اور بعض نیچری سمجہتے ہین - مین نے فوائد آزادی مین ایک رسالہ لکہا تہا تو ایک مفسد عالم و فاضل سید نے اخبار مین مجہکو کافر و ننگ والدین و طاعن مسلمانان وغیرہ وغیرہ لکہا - اور ہزار دون تہمتین لگائین - فاضل حیدرآبادیون کا قول ہے کہ آغا صاحب لوگون کو گالیان دیتے ہین - بہر حال کوئی کچہہ ہی کہا کرے میرا خیال ہے کہ جب تک ہر قوم و ملت مین علم و اخلاق کی عمدہ تربیت نہ پہیلائی جاے اور ہر قوم و ملت و ہر مذہب و فرقہ کے لوگ ایک دوسرے سے معاشرت و مصاحبت و نشست و برخاست نہ کرین عام طور پر اختلافات اور مذہبی تعصبات معدوم یا اقلا کالمعدوم نہین ہوسکتے خصوصا ہماری ملت مین اتفاق و اخوت و دوستی و ہمدردی کا پیدا ہونا محال ہے جسکے برے نتایج سے دنیاوی امور سلطنت و دولت و رفاہ مین ترقی نہین ہو پاتی +

اہل عالم اور مسلمانون مین اتفاق کی ضرورت

جبکہ اختلاف کی برائیان مفصلا بیان کر دی گئین اور معلوم ہے کہ اختلاف کا دور ہونا ہی اتفاق کی بنا ہے اسلئے میرا منشا نہ تہا کہ اتفاق پر بحث کرون یا کچہہ لکہون تاہم سمجہا جاتا ہے کہ اوسکے متعلق اپنے خیالات کا ظاہر کرنا کچہہ فہمون کیلئے فایدہ سے خالی نہوگا - اس کل

کے ایک ہفتہ پیشتر کسی ایک بزرگ نے اتفاق کے بارہ مین لکچر دیا تھا اور یہہ بزرگوار
بھی جو اس لکچر کے پڑھتے وقت صدر نشین تھے کچھہ تاریخی اتفاق و جہات نفاق
مسلمانون کے ابتدائی اسلام و خلفا کے زمانہ سے بیان فرمائے - مجلس کی برخاست
کے بعد اون سے مین نے سوال کیا کہ آپ مسلمانون سے کسطرح کا اتفاق چاہتے
ہین - مذہبی یا پولیٹکل - ان حضرت کا مزاج فی الجملہ متعصب ہے فرمایا کہ مذہبی
اتفاق ہونا چاہئے - مین نے کہا کہ جناب مذہبی اتفاق کسی ملت مین ممکن نہین ہے -
البتہ پولیٹکل اتفاق ممکن ہے - اس کہنے سے میرا مطلب ان کی سمجھہ مین نہین آیا -
لہذا مین نے اپنے خیالات کسیقدر تفصیل کے ساتھہ ظاہر کرنے کا ارادہ کیا ہے +

یہہ سچ بات ہے کہ مسلمانونمین اتفاق ضرور ہے اور بہتیرے اعلی و ادنی اشخاص
تحریرًا و تقریرًا اتفاق پر بحث کرتے ہین - اگر معافی ہو تو بندہ عرض کریگا کہ ہر کوئی
بہت کم واقف ہے کہ اتفاق کے موانع اور اسکی حقیقت و طریقہ کیا ہے اور کیسا ہے
اور کسی نے بیان نہین کیا کہ کبھی مسلمانون مین اتفاق رہا بھی ہے تو وہ کونسا زمانہ مین
اور کس حالت و طریقہ پر تھا - ناظرین ذرا اسمقام پر غور فرماوین اور میرے الفاظ
و عبارات کو جانچین تو بخوبی معلوم کرینگے کہ اتفاق کیا ہے اور مسلمانون مین اتفاق
تھا تو کیسا تھا +

تمام جہان کے مسلمان کہتے ہین کہ نصارا مین اتفاق ہے اور مسلمانون مین نہین ہے
اور اوسکا ہونا ممکن نہین - اگر مین اتفاق کے اقسام و کوایف بیان کردون تو
معلوم ہوجائیگا کہ مسلمانون مین بھی اتفاق کا ہونا غیر ممکن نہین ہے - بیشک نصارا کے
آپسمین اتفاق ہے لیکن کیسا اور کس شکل مین ہے - مختلف اقوام کے فیما بین جو اتفاق ہے
ہوتا ہے وہ اتفاق مذہبی نہین ہے بلکہ اتفاق پولیٹکل ہے اور کسی امر خاص معاہدہ کے
بموجب آپس مین اتفاق قایم کیا جاتا ہے - مثلاً آج روس و فرانس کی خصومت
مین دول جرمنی و آسٹریا و اٹلیا متحد و موافق ہین - علی ہذا القیاس اقلیم نصارا
کا کوئی ملک کیون نہو جہان خلایق کے اجزا و افراد مین باہمی اتفاق ہے تو وہ
اتفاق مذہبی نہین ہے بلکہ پولیٹکل اتفاق ہے اور ایسا ہی ہندوستان مین اسلامی
فرقہ سنی شیعہ وہابی اور اہل طریق نقشبندیہ چشتیہ قادریہ وغیرہ وغیرہ

اور ہنود و اقوام بنگالی راجپوت سکھ مرہٹہ اور آتش پرست ہزارہا کف ہیں جنمیں
مذہبی اتفاق ممکن ہی نہیں ہے - نصاریٰ کو دیکھئے انکے تین سو فرقوں میں کہیں بہی
مذہبی اتفاق پایا نہیں جاتا اسکے علاوہ ممالک نصاریٰ کے بعض فرقے آپس میں
پولیٹیکیہ اتفاق کے بہی پابند نہیں ہیں جیسے ملک روس میں فرقہ نہلسٹ اور
ملک جرمن میں فرقہ سوشلیسٹ وغیرہ وغیرہ - کہیں نصاریٰ کی قوموں اصول
و قوانین کے مطابق پولیٹیکیہ اتفاق رکہتیں بہی ہیں - چنانچہ اس اتفاق کی
دو قسمیں ہیں -

(۱) اتفاق ملکی وسیاسی جسکا طریق عمل یہہ ہے کہ بادشاہ و رعیت کو بلا تفاوت
ایک اصول کے پابند رہنا ہوتا ہے اور بادشاہ کو رعیت کی اور رعیت کو بادشاہ
کی موافقت ضرور ہوتی ہے - مثلاً انگلستان میں (مگنا کرتا) بادشاہ و رعیت
کے بیچ میں ایک معاہدہ عظیم ہے اوس میں بادشاہ کو رعیت کی موافقت پر اور
رعیت کو بادشاہ کی موافقت پر مجبور کرنے کے شرایط درج ہیں جسکی پابندی
اور باہمی حقوق کی حفاظت دونوں پر برابر رکہی گئی ہے - بادشاہ کیواسطے یہہ شرط
ہے کہ "پادشہ پاسبان درویش است" بادشاہ جان و مال و عیال و آزادی
رعیت کا مالک نہیں ہے اور بادشاہ کو کبہی اور کسی وجہ سے حق نہیں ہے کہ رعایا
سے نیم پیسہ ناجائز طور پر حاصل کرنیکا جبر گوارا کرے - یہاں بخلاف اوسکے ملازمین
سرکار رعیت کو بیسرنیف میں بیجا بیجا کر بیگار کرنیوالونکی سیکڑون سدیان باربرداری
کیلیئے بیگار میں پکڑ لیجاتے ہیں اور اونہیں گالیوں اور طمانچوں کے سوا ایک کوڑی
نہیں دیجاتی - اور نہ کوئی اونکی فریاد سنتا ہے -

جب ولیم سوم تخت پر بیٹھا شرایط مگنا کرتا اور بہی پختہ و مستحکم ترہوگئے - یہہ
قرار پایا کہ ہر فرد رعیت حلف کرے کہ " میں راستی و صمیم القلبی کے ساتہ ولیم اور اونکی
بی بی (مری) کا وفادار اور دولتخواہ اور مطیع و منقاد ہوں خدایا مجہے توفیق
دے " - پس ایسے معاہدات و شرایط اقصائے عالم میں رعیت سے ہر ادنی و اعلی کو اپنے بادشاہ
کی عزت و احترام کرنے پر پابند کرتے ہیں اور اوسکے فرمان کا مطیع و منقاد بنا دیتے ہیں -
بادشاہ کو بہی لازم ہے کہ رعایا کی واجبی حمایت و حفاظت کرے - خیال کرنا چاہئے

کہ ہمارے مسلمانونکی یہہ حالت نہین ہے - رعایا خواہ کسی پایہ کے ہوون بادشاہ کو اولی
الامر سمجھتے ہین اور اپنے کو اوسکے غلام حلقہ بگوش - بادشاہ جو چاہے کرے
دم نہین مار سکتے - لیکن رعایا ہمیشہ اوسکے ظلم و جفا جوئی و تعدی وغیرہ بد
اعمالیون کے شاکی رہتے ہین اور اوسکا اعتبار و وقار انکے دلون سے زایل ہو جاتا ہے
اور بادشاہ بھی ابدا بیچارے رعایا کی حفاظت و حمایت نہین کرتا -

(۲) رعایا کا باہمی اتفاق جسکے لیئے ہزارون کمپنیان - سوسائٹیان - جماعتین
کلبین وغیرہ وغیرہ قیام ہین - اور اون مین ہزارہا آدمی شریک ہین جو تجارت
فلاحت - ترقی علوم و اشاعت مذہب یا اور امور مین ترقی و افزایش دولت
و آسایش کا موجب ہے ان سب کا طریق عمل ایک مستحکم ضابطہ اور قانون کی بنا پر ہے
جسکو وے خود ایجاد کرتے ہین یا حکومت دونون - البتہ جب حکومت کوئی قانون
جاری کرتی ہے تو اوسکا اعتبار اور پابندی زیادہ ہوتی ہے -

یہہ سچ ہے کہ ایک وقت مسلمانونمین اتفاق تھا - مین پوچھتا ہون کہ وہ
کس زمانہ مین اور کس طرح پر تھا - جاننا چاہیئے کہ جناب رسول اللہ صلے اللہ علیہ
وسلم کے زمانہ مین روزانہ حضرت جبرئیل نازل ہوکر ایک آیہ لے آتے تھے جیسا کہ
النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم الخ - قل انما انا بشر مثلکم الخ -
یا ایہا الذین امنوا اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول - انما
المؤمنون الذین امنوا باللہ ورسولہ ثم لم یرتابوا - یا ایہا
الذین امنوا امنوا باللہ ورسولہ - یا ایہا الذین امنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی الخ - وغیرہ وغیرہ - پیغمبر خدا صلعم کے ساتھہ مسلمانون
آپکی اطاعت مین سرگرم اور متفق تھے - جبکہ رسول مقبول نے جہان سے رحلت فرمائی
اور اسلام اطراف جوانب مین پھیل گیا اور مسلمانونکی کثرت ہوئی تو اونمین اختلافات
بڑھتے چلے - ناظرین یہہ خیال نکرین کہ بندہ کی غرض اوس اختلاف سے ہوگی جو خلافت
کے سبب سے واقع ہوا - نہین نہین - خلافت بھی اوسکی ایک شاخ تھی - یہہ وہ اختلاف
تھا جو مثل یہود و نصارا کے مسلمانون مین پیدا ہوا - جسنے یہودیون - عیسائیون
اور ہنود مین ہزارون شعبہ و فرقے بنا دئے تھے - اگرچہ ابتدا مین بظاہر مسلمانون

کے دو فرقہ ہو گئے اور آج بھی یہی دو فرقہ بہت بڑے ہین لیکن کچھ تھوڑا سا زمانہ گذرجانے
پر حقیقت احکام الٰہی و آیات قرآنی و احادیث نبوی و اعمال و افعال خلفا و بزرگان اولین
اولین کی درایت مین اور بزرگان علما کے آرا مین اختلاف کے باعث سے اور نیز حب جاہ
و مال دنیا و حرص کینہ و حسد کی وجہ سے قبائل و فرقے و شیعے اور ملل مختلفہ ہو گئے
جنکی تعداد حصر مین نہین آسکتی - ان حالات سے صاف صاف معلوم ہوتا ہے کہ یہہ
تیرا سو برس کے عرصہ مین مسلمانون کبھی اتفاق تھا ہی نہین - اگر کوئی کہے کہ مسلمانون مین
کسی وقت اتفاق رہا ہے تو مین تسلیم کرتا ہون اور اسکے ساتھہ ہی یہہ کہہ سکتا ہون
کہ آج بھی مسلمانون مین وہی اتفاق موجود ہے اور گذشتہ و حال کے زمانہ کا اتفاق
یکسان ہے - جیسے اب ہم دیکھتے ہین کہ سکندرآباد - حیدرآباد - بمبئی - دہلی وغیرہ
کے مسلمانونکی باہمی دعوتون مین اگرچہ میمن بوہرے - مہدوی - وہابی - سنی - شیعہ
تمام فرقونکے لوگ جمع ہوتے ہین - ہنستے بولتے بازو سے بازو ایک ساتھہ ایک
دسترخوان پر کھاتے ہین - لیکن یہہ سب آپسمین مخالف و ناموافق ہین - ایک زمانہ مین
(اور آج بھی ایسا ہے) شروع سے ہم سنا کرتے تھے کہ اکثر بلکہ تمام اسلامی فرقون نے
سر سید احمد خان اور اونکے پیرون کو برا بھلا کہا اور نیچری و کافر سے تعبیر کی اور انکی
رد و طعن و ذم و قدح مین کتابین اور رسالے لکھے - فی الحال دو چار سال سے نیشنل
کانگرس کی مخالفت مین سب سر سید صاحب کے مطیع اور پیرو ہو گئے اور انکے
ساتھہ متفق ہوئے ہین +

دو چار مہینے گذرتے ہین کہ بمبئی مین اور نیز مقامات متعددہ مین گاو کشی اور
تابوت وغیرہ نکالنیکے باعث سے ہندو و مسلمانون کے درمیان سخت لڑائیان سرزد
ہوئین - سیکڑون آدمی مارے گئے خلایق کا مال و متاع تلف ہوا - پس مسلمانون
کے اتفاق کی یہہ حالت ہے - یہہ ہر چند متفق ہونگے غور کرنا چاہئے کہ اتفاق نہ ہونیکا
کیا وجہ ہے - مجھے یاد ہے کہ دو یا تین برس کے آگے آلہ آباد مین نواب محسن الملک نے
لکھدیا تھا اور صاحب اخبار آزاد نے اوس لکھے پر کچھ اعتراضات کئے - منجملہ اوسکے ایک
یہہ اعتراض تھا کہ "محسن الملک نے صفحہ ۳۹ مین تنزل کا پہلا سبب قایم کر کے
منجملہ اسکے یہہ جملہ لکھا ہے (خلافت کا جمہوری سے شخصی سلطنت ہو جانا) ہم پوچھتے

ہین کہ 'جمہوری' سے یہان محسن الملک کا کیا مطلب ہے - اس بات کو تو ہم تسلیم
کرتے ہین کہ ابتدا مین خلیفہ کا انتخاب جمہوری اصول پر تہا لیکن خلافت کے
انتظام مین خلیفہ پر جمہور کا کے شورے کی قطعی پابندی ضرور نہین تہی - ہم یہہ
کہتے ہین کہ مشورت دوسری چیز ہے اور اوسپر قطعی پابندی دوسری چیز - ایسا
بہی نہین تہا کہ غلبۂ رائے سے جو فیصلہ ہوتا ہو وہی واجب العمل قرار پاتا ہو -
خلافت اول مین لشکر کی پوری آراستگی اور روانگی غلبۂ آرا کی خلاف ہوئی تہی
خلافت سوئم مین مروان کا طلب ہوانا غلبۂ آرا کے خلاف ہوا تہا - خلافت چہارم مین
امیر شام کی معزولی کے حکم مین تعجیل غلبۂ آرا کے خلاف ہوئی تہی - یہہ واقعات صاف
شہادت دے رہے ہین کہ خلیفہ کی رائے جمہور کی قطعی پابند نہین تہی - پہر سوا ایک
جزو انتخاب کے عموماً خلافت کو جمہوری کہدینا محسن الملک ہی کا کام ہے ٥

یہہ کلمات مدیر صاحب ازادیکے ہین کہ شاید بخوبی تواریخ اسلام سے واقف ہین - اب
اس مقام مین اگر ناظرین غور کرین میری غرض کو بخوبی معلوم کرلینگے اور انتخاب خلیفہ کے
جمہوری اصول اور خلیفہ کے لیئے جمہور کے شوریٰ کی قطعی پابندی سے ہماری غرض اور
بحث نہین ہے بلکہ ہماری غرض یہہ ہے کہ جب تیرا سو برس گذر چکے اور مسلمانون کے کسی ملک
مین اساس سلطنت و حکومت کوئی کیبنٹ اور لجسلیٹو کونسل کے اصول کے موافق نہ تہے
آج جب کہ حیدرآباد مین کیبنٹ کا تقرر ہوا اور لیجسلیٹو کونسل قایم ہوتی ہے ہم دیکہنا چاہتے
کہ کسطور پر یہہ "کیبنٹ" اور لیجسلیٹو کونسل جاری ہوتی ہے - اگرچہ اون مجالس شوریٰ
مین یقیناً کوئی ممبر ہائیکورٹ یا چیف جسٹس اور وکیل مدد گار اول وسا لسٹر نہ تہا لیکن
اس مجلس مین کئے قانون دان ہزارہا روپیہ پانے والے ارباب اشخاص ہین +

اب ہم اون دونون سابق الذکر بزرگوا کے آرا پر بحث کرنا چاہتے ہین اور
اسکے بعد اپنی پر بہی - نواب محسن الملک بہادر کی رائے نہایت اچہی ہے لیکن اسمین
تین بڑے نقص ہین (١) ابتداے اسلام مین جنابِ رسالتماب کے ساتہہ قرابت اور
انکے زمانہ کی قربت کی وجہ خلفاے اربعہ اولیہ کا خیال سلطنت پر نہین تہا -
خلیفہ ثانی ایک چٹائی پر مسجد کے دروازہ مین بیٹہ کر احکام شریعت جاری کرتے
تہے - اور علی ہذا القیاس خلیفۂ ثالث و رابع بہی - چنانچہ خلیفۂ چہارم لوگونکے

واسطے مزدوری اور اب کشی کیا کرتے تھے - ایسا ہی خلافت کی حالت ہمیشہ کیلئے
قائم رہے یہہ ممکن نہ تھا کہ خلافت شخصی سلطنت سے مبدل نہ ہوتی - جب خلیفہ
اللہ و خلفاے رسول بادشاہ بنگئے - لباس - وضع - والات - افعال و اعمال
مین تغیر اور ہزارہا غلامان زرین کمر و کنیزکان ماہ پیکر - کثیر التعداد ازدواج
اور شراب خواری و افعال قبیحہ کا ارتکاب لازمی بات تھی - (۲) اسلام اور مسلمانونکی ابتدا فقط
ملک عرب مین تھی اور چارون خلیفہ بھی ملک عرب اور ایک خاندان کے تھے - کیا یہہ معلوم نہ تھا کہ مسلمانونکی
کثرت ہوگی تو مختلف ممالک مین رہنے لگینگے - خلافت برائے نام ہوگی اور بلا لحاظ دین و پابندی
شرع و احکام الٰہی جبر جاہ ڈال دنیا کیلئے سلطنت کرینگے - ہر ملک و جگہہ کے لوگونمین خلافت
کے دعویدار ہونگے چنانچہ ابتداءً شام مین بنی امیہ نے دعوی خلافت کیا - بعد بنی عباس نے
اوس خاندان کو تباہ کرکر خلافت لی - پھر خاندان بنی امیہ سے اسپین کے ملک مین ایک خلافت
کی بنیاد قایم ہوئی - کسی زمانہ مین بغداد - مصر خلافت کے مرکز بنے - آخرکو یہہ لوگ سب کے
سب تباہ و نیست و نابود ہوگئے - (۳) یہہ کہ اگر خلافت ایک ہی خاندان مین رہتی اور
سلطنت کے ساتھہ شامل رہتی تو مع ذلک ممکن نہ تھا کہ ایک خلیفہ یا بادشاہ آج تمام مسلمانان
جہان پر بادشاہی یا خلافت کرے بلکہ بالضرورہ ہر ایک ملک کا ایک بادشاہ یا خلیفہ ہونا
چاہیئے تھا - پس امکان سے باہر تھا کہ ہمیشہ خلافت یکسان رہے +

اب ہم بحث کرتے ہین آزاد کی رائے پر - واضح ہو کہ ہماری بحث اس بات پر نہین ہے
کہ ابتدا مین مسلمانون نے کیا کیا اور جو کیا وہ اچھا تھا یا برا تھا - بلکہ ہمارے غرض یہہ ہے
کہ آیا اوس زمانہ مین انکا اہتمام مشاورت انکی عادت سے تھی یا کسی زمانہ مین امر اہتم ہے - اور ہمارے
قوم کی عقلا اور علماے شرع صرف مشورت کو امر ضروری جانتے ہین یا نہین - اگر امت
کے حالت کی اصلاح اور اہل اسلام کے امور دینی و دنیوی کا نظم و نسق صرف اس امر پر
منحصر تھا کہ شوری ہو اور اوس کے موافق عمل ہوا کرے تو کوئی خاص ضابطہ بھی ضرور تھا
جسکے موافق شوری ہوا کرے اور اسے ضابطہ کی پابندی ہوتی رہے - مگر اس تیرہ سو برس
کے زمانہ مین اہل اسلام میں سے کسی نے شوری اور آرائے جمہور کے حکم پر عمل نہین کیا اور بلاشک و شبہہ
اسی سبب و علت سے دولت اسلام منقرض ہوئی اور ہم اس آفت و بلا مین گرفتار
ہوئے - لیکن آج کل فندے فندے اہل اسلام خواب غفلت سے ہوشیار ہو رہے ہین

اور چاہتے ہین کہ اس اصول پر عمل کرین اور اسکی ابتدا حیدرآباد سے ہو رہی ہے - اب ہم
پوچھتے ہین کہ اس باب مین عقلا و فضلاے اہل اسلام کی کیا راے ہے اور کسطرح
یہہ لیجسلیٹو کونسل کی بنیاد قائم کرنی چاہئی اور کس حد سے شوری کرنا چاہیے کہ
کہ ریاست با انتظام اور امور ملکی با نسق جاری رہین اور کسی فرقہ کو باہم اختلاف نہو
آیا یہہ ممکن ہے اور اگر ہے تو کیا معقول بات ہے کہ بادشاہ یا مدار المہام حکم دے
کہ ای مقننو اور اے شوری والو تم قانون جاری کرین اور مشوری دین لیکن ہم
وہی کرینگے جو ہمارے راے ہین اور جو ہمارا خیال ہو - یا یہہ کہ مقننین خود کہدیوین کہ ہم
شوری کرتے ہین اور قانون وضع کرتے ہین لیکن یہہ کچھہ ضرور نہین ہے کہ بادشاہ یا دیوان
ہمارے قانون کا پابند رہے بلکہ وہ مجاز ہے جو اوسکے جی مین آوے کرے - پس اگر ایسا
ہو تو یہہ امر خلاف رسم مشاورت ہے اور ضرور اس سے بے انتظامی واقع ہوتی ہے - لہذا
ضرور ہے کہ مشاورت کیواسطے ابتدا مین کوئی ضابطہ مقرر ہو جاوے اور علی ہذالقیاس
مشاورت کی قطعی پابندی کا انتظام کر دیا جاوے ورنہ مشاورت سے فایدہ کا ہونا ظاہر
اب ہمارے راے یہہ ہے کہ خلافت راشدہ کیواسطے کسی مفید اصول پر کوئی نفع بخش ضابطہ
مقرر کر لیا جاتا بہتر ہوتا اور شاید ایسا کوئی اصول اوسوقت قائم کیا گیا جسکی ہمیں
خبر نہین ہے - البتہ اون ناظرین کو تاریخ عرب کے ملاحظہ فرمانے مین اس سے خبر ہوگی اور اگر
جیسی ہماری راے ہے خلافت کسی اصول پر قائم ہوئی تھی تو بیشک اوسمین بھی ایک علت تھی
اور وہ یہہ تھی کہ عرب کا پرانا اصول جو صرف خلفای راشدین اور اونکی ایام خلافت کے
متعلق تھا اور جو اوسوقت بکار آمد تھا اب وہ مستمرا بکار آمد نہین ہو سکتا تھا - کیونکہ وہ
اصول اوسیوقت تک اور اونہین خلفا کے واسطے تھا نہ یہہ کہ اوس سے قیامت تک کام
لیا جاوی اور اوسکو اصول دین و دنیا و اصول تمدن مسلمانان بنا لیا ہے - البتہ وہ بھلا
اور پرانا اصول مسلمانون کیواسطے سرمشق بنا رہتا جس سے ہر ایک بادشاہ اپنے اپنے ملک کے
واسطے اوس سے مدد لیا کرے -

الغرض ہمارا تمام مطلب یہہ ہے کہ ابتدا مین مسلمانونے اپنے تمدن کی اصلاح کی جانب
بالکل توجہ نکی اور سارے سلاطین و حکام اسلام نے خود راے اور خودسری اختیار کی اور علماء
اسلام دنیادار اور متعصب بنے اور عموم خلایق بے علم اور جاہل رہین بدین مقتضیات باہمی

اختلاف واقع ہوا ایسا اختلاف کہ اوسکا رفع دفع اور استیصال و انفصال سوائے تلوار کے اور کسیسے نہ بنا - اور ہزارہا خونریزیان ہوئین اسسے بہی کوئی خاتم فیصلہ ہونیکا قیامت تک بہی نہوگا - بلکہ روزافزون ترقی پر ہے - اب اگر کوئی شخص پوچہے کہ مسلمانون مین باہمی اتفاق اور عدم اختلاف ممکن ہے یا نہین تو فی الحقیقت اسکا جواب بہت مشکل اور غور طلب ہے - اتفاق اہل اسلام کا یا کسی اور قوم کا پانی پینے سے زیادہ تر آسان ہے لیکن مسلمان ایسے بڑے سمندر مین ڈوبے ہوئے ہین اور ایسے مقتضیات و کیفیات مین محبوس ہین کہ اونکا اتفاق و اتحاد قیامت تک غیر ممکن نظر آتا ہے +

(١) اس آفت کا پہلا سبب یہی پایا جاتا ہے کہ خدائے مہربان اس امت پر ناخوش ہو رہا ہے اور بہت غضبناک ہے - (٢) اور دوسرا سبب یہہ ہے کہ بادشاہ سے گدا تک اور اعلی سے ادنی تک ہر شخص کو وہ کسی پیشہ و فن کا کیون نہو خودسری اور خودغرضی مین مبتلا اور محیط ہے اور سبکے سب ہزارون آفتون مین یعنے لہو و لعب و مناہی تن پروری و دیگر قبایح مین پہنسے ہوئے ہین - علم و ہنر و بہبودی و ہمدردی باہمی سے لاپروا ہین اور تعصب و خصومت و حقد و حسد باہمی مین گرفتار ہین - (٣) یہہ ہے کہ دشمنون سے ہزارون خفتین اور خواریان اور ذلتین اوٹہانی پسند کرتے ہین لیکن شفیق اور ہمدرد اور واقعی دوستون کی ایک ہی نصیحت کے سننے سے اونکو ننگ و عار ہے بلکہ بدبختی سے دشمنون کی ذلت سے زیادہ تر خوش ہوتے ہین اور برخلاف اسکے دوستون کی نصیحت سے رنجیدہ اور ناخوش ہوتے ہین +

الغرض خدائے عزوجل توفیق رفیق کرے اگر یہہ ہمارے بدبختی کے مارے خواب غفلت سے ہوشیار ہو جائین تو مسلمانون کا اتفاق خارجی یا داخلی غیر ممکن نہین ہے - بلکہ بکمال سہولت ممکن ہے - یہان اتفاق خارجی سے مراد یہہ ہے کہ مختلف اقوام اہل اسلام یعنے ہندوستانی و ایرانی و افغان و ترک وغیرہ وغیرہ باہمی اتفاق رکہین بمقابلہ دشمنان خارجہ کے اور اتفاق داخلی یہہ ہے کہ ایک ملک کی قوم آپسمین اپنے علم و تجارت و فلاحت اور آسایش کی ترقی کے واسطے اتفاق کرے - لیکن ہمارا بات کا خوب تصور رہے اور کبہی فراموش نہ کرنا چاہئیے کہ کیا اول اور کیا آخر لاکہون کتابون کا خلاصہ اور لب لباب یہی ہے کہ ہر ایک کام

[illegible]

بعض کیفیات جدیدہ متعلقہ مطلب اختلاف

اوّل بندہ کی رای امور مذہبیہ مین

اگرچہ بحیرہ حق مین مختلف اشخاص اور مختلف فرقون کو مختلف خیال اور گمان ہے اور خود ہمارے اہل وطن مین سے بعض لوگ خبث باطن اور نافہمی سے مجھے کافر اور لامذہب اور نیچر قسم وغیرہ وغیرہ سمجھتے اور کہتے ہین اور شاید بعض لوگ مجھے سنی اور بعض شیعہ متعصب سمجھتے ہین لیکن جو ہون اور جس طریق پر ہون اسلام سے خارج نہین ہون - مین نے اپنے کسی کتاب یا رسالہ مین مذہبی معاملات مین بحث نہین کیا - یعنی کسی مذہب کو خلاف اور کسی طریقہ کو باطل نہین سمجھتا اور اگر ایسے ہی بحث ضرورت ہوئی کہ بغیر کچھ لکھے گزر نہین تو ایسی حالت مین مجبوراً ضرورت سے زیادہ بحث نہین کیا - تاکہ کسیکو کسی طرح کا رنج نہو - تعصب تو میرے عقیدہ مین کفر ہے اور اوسکو اس ملت کی نکبت اور افلاس کا موجب سمجھتا ہون - مین کسی سے یہہ نہین کہتا کہ اپنی قلبی عقیدت سے اگرچہ وہ باطل ہی کیون نہو چھوڑ دیوے کیونکہ ایسا کہنا سخت محال ہے - ملا یہہ کہتا ہون کہ جس کا جو عقیدہ ہے اوسکا وہ بخلی پابند رہے مگر جہالت اور نادانی سے ایسا ظاہر نکرے کہ ہزارون خون ہون اور پھر بیفائدہ +

ظاہر ہے کہ ابتداے اسلام سے ابتک جہالت اور نادانی و تعصب سے کروڑہا مسلمان باہم لڑمرے اور کروڑون مارے گئے لیکن طرفہ یہہ ہے کہ اتنی بڑی خونریزی ہوئی اور کوئی ایک اپنے عقیدہ کو نہ بدلا اور نہ کسی کو ایسی موت نصیب ہوی کہ وہ بہشت مین گیا - غرض یہہ ہے کہ ایسے زبردستی اور طعن و لعن سے قیامت تک نہ کوئی سنی شیعہ ہوگا اور نہ شیعہ سنی نہ مسلمان گاوکشی کو چھوڑ دینگے اور نہ ہندو اوسکی پرستش سے باز آوینگے +

دوّم - بعض عہدہ داران ریاست حیدرآباد کی مدح و ذم جو بندہ نے کی ہے +

ایک شخص جوان مزاج دنیا سے بیخبر اور فہاوی کلمات سے بیوقوف دو ہفتے بیشتر ایک مجلس مین عشرخانہ حضور سے کہا کہ آغا صاحب تم نواب محسن الملک بہادر کو کسقدر زیادہ سراہا کرتے ہو مین نے جواب دیا کہ مجھسے اس امر کی کمال امید ہے کہ مین کسقدر زیادہ اوسکی تعریف نکرون آپ

اس طرح کے کل اشخاص اور دوسرون کیلئے ایک گلدن رول (یعنی نحو کے جیسا قانون) قرار
دیتا ہون کہ آیندہ میرے اقوال پر ایسے اعتراضات نکرین - واضح رہے ناظرین ہو کہ
معاملات انواع واقسام کے ہین اور ہر ایک کی حالت اور کیفیت اور اقتضا جدا جدا ہے -
فرضاً اگر بندہ زید کو سلام کرے اور زید سلام کا جواب دیوے تو مین یہہ کہونگا کہ زید بڑا
مغرور اور پر دماغ آدمی ہے - اور اگر کوئی جھوٹ بولے اور وعدہ خلافی کرے تو مین اوسکو
جھوٹا اور وعدہ خلاف کہونگا - اور کوئی میرا نقصان کرے یا کراوے یا مجھے ایذا دیوے
تو مین سمجھونگا کہ وہ بڑا موذی اور بدذات آدمی ہے - بعض اوقات ایسا ہوتا ہے کہ زید جو
میرے ساتھ بہت اچھا رہتا ہے دوسرے لوگ اوسکی شکایت کرتے ہین اور ایسے محال پر کہنا
چاہیے کہ خبر محتمل ہے صدق اور کذب کا اور العہدۃ علی الراوی اب مین یہہ کہتا ہون کہ
عہدہ داران ریاست حیدرآباد سے ایسے وجہات کا اتفاق مختلف اوقات اور مختلف جہات
مین ہوا کہ بندہ نے بعض کی تعریف کی اور بعض کی مذمت - یا قضیہ برعکس ہوا یعنے
اول پہلے تعریف کی اور پہر مین نے اوسکی مذمت کی - یا اول مذمت اور بعد تعریف کی -
مین سنا ہے نواب مہدی حسن المخاطب فتح نواز جنگ نے سرسالار جنگ ثانی کی مجلس مین میرے کسی
ایک سالہ کو ایک بندگی کا ہاتھ سے لیکر پہنکدیا (یعنی خبث باطن سے) درحالیکہ اوسکو بلا خطا
فرمائے تھے - مولوی مشتاق حسین المخاطب نواب وقار الملک بہادر کے پاس دو چار دفعہ بندہ
ملاقات کے واسطے گیا اونہون نے بڑی تواضع سے پیش آیا اگرچہ میرے واسطے کچھ نکیا -
نواب محسن الملک بہادر بڑی طرار اور دنیا دار آدمی تھے - وہ جب مجھے دیکھا کرتے اکثر
یہہ شعر پڑھتے - "شد مدتی کہ گفت و شنو با تو روند اد   ای بی نصیب گوشم وای
لبم" اور اسیوقت تبسم کہتے کہ آغا دوسرے ہفتہ تشریف لائے حالانکہ اونہون نے بہی
میرے واسطے کچھ نکیا (شکر خدا را) - لیکن یہہ حال ہزارون بار غنیمت تہا اسواسطے
بہت سے لوگ جو سیکڑون درجہ ان اصحاب سے کمال و کاردانی و علم و عہدہ و منصب و تنخواہ مین
فزونتر ہین ان سے زیادہ بد دماغ و متفرعن ہمارے نظر سے گزرے اور گذرتے ہین -
بمقابلہ بعض عہدہ داران و امراء کے نواب محسن الملک بہادر یہہ چند اشعار جو سعدی علیہ الرحمہ کے
ہین بہت صادق آتے ہین " اگر حنظل خوری از دست خوشخوی   بہ از شیرینی از

دست ترش روی مبر حاجت بنزدیک ترشروی که از روی بدش فرسوده گردی"
یہہ بہی تمام ہند مین مشہور ہوگیا ہے اور تمام حیدرآباد کو معلوم ہے کہ جب محسن الملک
روانہ ہوتے تھے حیدرآباد کی اسٹیشن پر کیا مجمع اور غوغا تہا - مین نہین کہتا ہون کہ سیکڑون
آدمی جو اسوقت موجود تہے سب محسن الملک کی مشایعت کیواسطے آئے تھے بلکہ اگر اونمین
سے فیصد دس آدمی بہی واسطے ملاحظہ کے گئے ہون جب بہی غنیمت ہے کیونکہ کوئی امیر
عالیشان کو حیدرآباد مین یہہ کیفیت میسّر نہین ہوے چہ جائیکہ غیر ملکی اور ریاست
حیدرآباد و حیدرآبادیون کے دشمن کو ہوے - اب اس نکتہ کو خیال فرمائی کہ مین
جو لوگون کی مدح یا مذمت کی وہ کس بنا پر تہی - اگر ہم یقین کرین اور ابتدا کچہہ شک
نہو کہ پمفلٹ کے کل مضامین نسبت نواب فتح نواز جنگ بکلی سچے تھے اور یا جو اس
عرصہ دراز مین وقار الملک اور محسن الملک کے حق مین زبان زد خلق تہا بدون خلاف
و کذب تہا تاہم مین ایسے حال مین ہون اور میرے مثال ایسے شخص کی ہے جو گلستان مین
سعدی نے لکہا ہے کہ بظاہرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمیدانم + یہہ سب امور
خانگی اور شخصی ہین کچہہ امور ریاستی و خدمت حکومت سے تعلق نہین رکہتے ہین -
یعنی مین نہ سرکاری عہدہ دار ملازم تہا کہ عزل و نصب و تبدل و تعطل وغیرہ مین ان عہدہ
داران سے مجہے تعلق و سروکار ہو اور نہ ریاست مین جاگیردار و زمیندار تہا کہ جاگیر و زمین
کی نسبت میرے حق تلفی یا نقصان ہوا ہو پہر کسطرح مجہے بخوبی معلوم ہو کہ اصالت
اور نجابت و بدنیتی و خبث باطن ان نواب صاحبون کی کیسی ہے - بدین لحاظ
شرط انسانیت نہین ہے ہم بدون یقین و اطلاع کے کسیکو کچہہ کہین سکیونکہ جو کچہہ ہم نے
سنا ہے وہ عموم عہدہ داران سرکاری کی نسبت بہی سنا جاتا ہے - اسکا علاوہ
کل ریاستہاے اہل اسلام اور خصوص حیدرآباد مین جہان دسہزار عہدہ دار ہین ممکن نہین
کہ انمین سے دس آدمی بہی بے عیب اور بے نفس و بے غرض نمک حلال نظر آئین جن سے رفاہ
خلق و رفاہت و آسایش رعیت و آبادی و سرسبزی ملک ہو - پس میرے حق کوئی ایسا
خیال نکرے کہ مین کسی شخص کو اعلی ہو یا ادنی دونون کی تعریف یا مذمت مین حد سے
تجاوز کرتا ہون اور افراط و تفریط عمل مین لاتا ہون اور انشاءاللہ تعالے
ایسا کبہی نکرونگا +

سیوم رائے دینا امور مملکت مین

چار پنچ مہینے ہوئین گذرے کہ مین نے ایک رسالہ لکھا تھا بجواب ایک مرد نامعقول کے
یہہ شخص اگرچہ بڑا نامعقول اور فضول اور دنیا سے بیخبر محض ہے چونکہ امور ریاست مین
رشوت اور سفارش یا لطف و مدارات باہمی سے کام نکلتا ہے اس سبب سے ایسا یہہ
بیوقوف دفتر محاسبی مین منتظم کی خدمت پر مامور ہے ۔ اس شخص نے بندہ پر ایک اعتراض
کیا کہ " رموز مملکت خویش خسروان دانند گدای گوشہ نشینی تو حافظا مخروش "
اس نے میری مداخلت اور بحث کو جو امور مملکت مین تھی اپنی نظر مین اس شخص نے نازیبا پایا
اور یہہ لکھا کہ خلاف مصلحت ملک و قوم ہے اور ملک کیلیئے کبھی مفید نہین بلکہ مضر ہے۔
اگر گدایان گوشہ نشین کو امور مملکت مین بحث کرنا نازیبا ہے محض اسواسطے کہ یہ گروہ
گدایان گوشہ نشین ہین تو ہم دیکھتے ہین کہ اکثر گدایان گوشہ نشین امور مملکت مین
بحث کرتے تھے اور سلاطین عظیم الشان اونکے اقوال و نصایح و ہدایات پر عمل کرتے تھے ـ
سعدی رحمۃ اللہ علیہ بیان فرماتے ہین " یکی از ملوک عرب کہ بظلم و تعدی معروف بود اتفاقا
بزیارت آمدہ بود نماز کرد و بدعا حاجت خواست آنگاہ گفت از آنجا کہ ہمت درویشان
است و صدق معاملہ ایشان ہمتی ہمراہ من کنید کہ از دشمن صعب اندیشناکم ـ
گفتمش کہ بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی " ـ ولیکن وہ
لوگ جو عقل و علم سے معرا ہین ایسا سمجھتے ہین کہ امور مملکت مین رائے دینا اور کسی بادشاہ
یا وزیر پر نصیحت کرنا دخل دینا ہے یہہ اونکی بے سمجھی اور خلاف فہمی کے سبب سے ہے ـ بخوبی
جاننا چاہیئے کہ رائے دہندہ اور نصیحت کنندہ پر ابدا اعتراض نہین ہے اسلیئے کہ وہ بیچارہ رسول
ہے ـ بر رسولان بلاغ باشد و بس ـ پس مین بھی خواہ گدائے گوشہ نشین ہون
یا اور کچھہ رائے دینا بہبودی ملک و قوم کے باب مین اپنے پر فرض جانتا ہون اور اپنے رائے کا
مختار رہون اور کسیسے خوف نہین کرتا ہون ـ حاشا نہین کہتا ہون کہ میرے رای پر
بالضرور عمل کرنا چاہیئے بلکہ مین یہہ کہتا ہون کہ اس لحاظ سے کہ بزرگان فرماتے ہین
کہ " مرد باید کہ گیرد اندر گوش ور نبشتہ است پند بر دیوار " ۔ اگر میرے رای ناقص پسند
آوے تو عمل فرمایا جاوے کیونکہ فایدہ مند نہو تو مضر بھی نہین ہے ـ لیکن خواہ کوئی میرے

اس دعوی کو قبول کرے خواہ نکرے اسمین شک نہین ہے کہ اس ریاست مین اسوقت جوکچھ
تغیرات و تبدلات ہو رہے ہین یا ہونیوالے ہین گو بالکل ناقص ہین مگر اس گدای گوشہ
نشین کی ہدایت و آرا پر مبنی ہین - اس اظہار سے بندہ کی غرض حصول فخر و مباہات
نہین ہے اور نہ مجھے کچھہ اس اپنے سعی اور تردد کی مزدوری اور حق طلب کرنا منظور ہے
بلکہ مین فقط یہہ کہتا ہون کہ خواہ میرے آرا پر مبنی ہو خواہ دوسرے کے آرا پر غرض رفاہ
خلق اللہ اور بہبودی قوم سے ہے - ہان اگر اس عجز ضعیف کی کوشش و آرا پر عمل ہوتا ہے
تو مین اپنے خدای وحدہ لاشریک کا شکرگذار اور منت کش ہون کہ اوسنے میرے سعی اور
جہد کا نتیجہ اور تاثیر پیدا کی - لیکن جسکے راے پر یہہ تغیرات ہو رہے ہین یعنی لیجسلیٹو
کونسل قرار دی جا رہی ہے - یا دوسرا کوی کام کیا جاتا ہے سب کے سب ناقص
اور ناکامل ہے بندہ بہی اسمین مختصراً عرض کرتا ہے +

چہارم - لیجسلیٹو کونسل

قبل اسکے کہ مین اس کا مطلب بیان کرون اور راے ظاہر کرون مناسب معلوم ہوتا ہے کہ ایک
جملہ معترضہ کو بیان کرون کہ وہ بہی اس جاے مین خالی از لطف نہین ہے - جب مین اس مطلب کی
سرخی کو لکھکر اندیشہ مین تہا کہ کس طرح عنوان لکھون یکایک ایک شخص میرے پاس آیا -
اور اسنے کہا کہ مولوی علی رضا خان صاحب کی موتی مسجد مین لای گئی ہے کیا تم تشییع جنازہ
نہین کرتے - فوراً مین اوٹہکر قبرستان کے طرف روانہ ہوا - وہان مینے دیکہا کہ ایک طرف
ہزار دو ہزار کے قریب فقیر ہین مرد اور عورت برنا و پیر اور ایک طرف بیس پچیس وکلاے درجہ
اول ہین - ایک جانب تیس چالیس مدرسی وغیرہ عملہ سرکاری و منشی و قاری و پیش امام و
موذن - ایک جانب اشخاص بازاری جیسا کہ پہول پان والے حجام قصاب رنگریز وغیرہ وغیرہ
کہڑے ہین رفتہ رفتہ بعض عہدہ داران عالیشان نظام سٹیٹ کبہی جمع ہوے - نواب مقتدر
جنگ و نواب اعظم یار جنگ و نواب عماد جنگ و محمد یسین خان و سید افضل حسین صاحب
جج ہائیکورٹ و مرزا انور خان تعلقدار صرف خاص و منور خان صدر محاسب سابق وغیرہ وغیرہ -
الغرض یہہ سب جوق جوق چار پانچ آدمی ایک ایک جگہہ کہڑے تہے اور ایک مطلب خاص کا
[illegible] یہہ اتفاق رنج و ماتم الا اختلاف یہہ تہا کہ موتی [illegible] سے صندوق

مین آئی تہی - مولوی شمس الدین صاحب کی را رائے ہے کہ مردہ کو صندوق سے نکال لینا مناسب نہین ہے اور مولوی چشم الدین کی رائے ہے کہ مردہ کو صندوق سے نکالا جاوے - غرض یہہ تنازع تین سو آدمیان کے مجمع مین فیصل طلب تھا جسمین ہر ایک مختلف الدرجہ اور مختلف المقام اور مختلف پیشہ تہا اور ہر ایک کی ایک رائے تہی اور رائے کے ساتہہ دلائل اور لحاظات بہی مدنظر تھے - اسکے ساتہی اور ایک بحث ہوئی - وہ یہہ کہ اگر لوگ نماز میت مین نہ شریک ہوئے ہون تو تجدید نماز جایز ہے یا نہین بالاخر ایک شخص جو شافعی المذہب تھا اوسنے نماز ادا کی +

اب مردہ کو اوٹہا کر قبر کے نزدیک لایا گیا اور پہلی بحث مین پہر عمل مجادلہ شروع ہوا - ایک صاحب نے کہا کہ من تشبہ بقوم فہو منہ - مردہ مسلمان کو صندوق مین رکہنا اور دفن کرنا تشبیہ قوم نصارا سے ہوتا ہے - ایک صاحب نے کچہہ اور فرمایا اور ایک صاحب نے اور کچہہ - اور مزید برآن صندوق مین ایک عیب یہہ بھی تہا کہ صندوق انگریزی وضع کا تہا یعنی اوپر کا حصہ چوڑا تہا قبر مین نہین جاتا تہا - بہرحال صندوق کے ساتہہ مردہ دفن کر دیا گیا - لیکن بحث ہنوز باقی ہے جبکہ اس مقام پر کل اعلی عہدہ داران اور حجان ہائیکورٹ اور وکلاے درجہ اول حاضر اور مشاورت مین مشغول تھے تو مین نے ایک فضولتا اور بسبیل مزاح پوچہا کہ جب اس عالیشان جماعت نے ایک ادنی امر کا فیصلہ نہین کیا تو لیجس لیٹو کونسل مین کسطرح ایک ریاست کے امور کا فیصلہ ہوا کریگا - بالاخر ایک وکیل صاحب کی رائے (یہہ کہ صندوق کا ایک تختہ نکالا جاوے اور ایک گوشہ کہولدیا جاوے) قطعی ہو گئی اور لوگ روانہ ہو گئے لیکن ابتک مجہے معلوم نہین ہے کہ اوس فیصلہ پر عمل ہوا یا نہین - اسوقت میرے خیال مین گذرا کہ اول زمانہ مین جبکہ ایسے اعلی درجہ کے عالم و فاضل و کامل قانون دان تھے ایسے متنازع امور کا فیصلہ کسطور ہوتا تہا اور علی ہذا القیاس زمانہ اکبر بادشاہ مین جہان صرف ایک شخص تہا ابو الفضل جو کسیقدر علم تمدن سے واقف تہا اور آج کے موجودہ علماے تمدن سے کبہی مقابلہ نہین کر سکتا تہا کسطرح سلطنت چلتی تہی تعجب کی جگہہ ہے - خیر بندہ تو اوس گروہ سے خارج تہا مگر

تنا کہتا ہون کہ جب ہر ایک شخص لباس اسلام پہنتا ہوا اور بظاہر دعوی اسلام کرتا ہے تو کیا یہہ امر سمجھہ مین نہین آتا کہ مسلمان کو صندوق کے ساتھہ دفن کرنا کسقدر قبیح بات ہے - یہہ امر مسلم ہے کہ امت مرحومہ کی مشاورت اور اجماع مین خواہ نخواہ اختلاف ہوتا ہے اور اختلاف کا نتیجہ برابر ہوتا ہے بلکہ کبھی اچھا نہین ہوتا ۔

آمدیم بر سر مطلب

خیال کرنا چاہیے کہ ابتدای تیس برس زمانہ خلافت کے تیرہ سو برس گذری ہین کہ ایران و توران و عرب و چین و ہندوستان و افغانستان و ترکی و مصر وغیرہم ملک کے سیکڑون خاندان اور ہزارون بادشاہ سلطنت و ملکرانی کی اور سب کے سب منقرض ہوئے جن کی روش و رفتار زاغ سے بہتر نہین تھی اب ایک تھوڑے عرصہ سے اکثرون کا رغبت ہے کہ روش کبک سیکہین اور ہر چند کہ بظاہر من تشبہ بقوم کردیتے ہین او ممکن ہے کہ ایک ہی دن مین تیس چالیس سال کے لباس عمامہ اور رفیق عبا کو بدل ڈالین اور ٹوپی اور کوٹ اور انگریزی پتلون پہنکر حرف موہنہ سے نکالکر سرگون ہو بیٹہین مگر ایک ادنی عادت نیک کو اخذ کرنا سیکڑون برس مین بہی ممکن نہین ہے -

ہمارے شاہ کجکلاہ نے کے بار ممالک یورپ کی سیر کی اور لاکہون روپیہ مال خلق اللہ کو برباد کیا اور سیکڑون ہزارون ایرانی فرانس اور دیگر ممالک یورپ مین جاکر زبان فرنساوی وغیرہ سیکہے اور علی ہذا القیاس سلطان روم و ترکان و از ہمہ بالاتر مسلمانان ہند طوعاً و کرہاً آب انگریزی علوم سیکہکر انگلستان کو جاتے ہین اور برسون رہکر بی اے - ایم اے یا بارسٹر اف لا وغیرہ بنکر واپس آتے ہین کوئی ہائیکورٹ الہ آباد کے جج ہوتا ہے اور کوئی کلکتہ ہائیکورٹ کا جج بنتا ہے اور آنرایبل ممبر لیجسلیٹو کونسل گورنمنٹ ہوتا ہے اور کوئی سر فلان سی - ای - آی ہوتا ہے کوئی شمس العلما اور کوئی پروفیسر ہوتا ہے کوئی ڈپٹی کلکٹر علی ہذا القیاس اور سب سے زیادہ بعض ہمتون کے روئسا و امرا لنڈن اور پارس اور کیا جانے کہان کہان جاتے ہین - لیکن بالآخر کیا کل شیئ یرجع الی اصلہ - بندۂ ذلیل کی رائے ناقص یہہ ہے کہ ایران کی ایک عام نقل (تمثال و ضرب المثل) " یا مرد شو یا نیم مرد یا ہبل ہبول " اس سے مراد یہہ ہے کہ " یا زاغ باش یا بکلی کبک شو " مذبذبین بین الامرین رہنا

بالکل بے معنی بات ہے - اب مین حیدرآباد کے موشتین اساس لجسلیٹو کونسل کی خدمت عرض کرتا ہون کہ معلاقی خالص رہنے چاہئے یا انگریزی خالص اسواسطے کہ منیرزی بالکل ہیچ ہے -

اب میری غرض کیا ہے صرف یہہ کہ اگر دوسرے اقوام کی وضع تمدن کو اخذ کرنا منظور ہو تو ریاست کے دوام و قوام کے واسطے ایک اصول ابتدائی ضروری ہے جسکو انگریزی مین کانسٹی ٹیوشن کہتے ہے - یہہ امر مدت دراز میرے راے ناقص مین ہے کہ ہر ایک رسالہ مین کچھ کچھہ مختصر بیان کرتا ہون - اس اصول کا پہلا باب اور حرف اول کیا ہے یہہ ہے کہ بادشاہ اور وزیر اور اعلی و ادنی عہدہ دارون کے اقتدارات محدود ہون اور مقرر کردہ جا دین - اور سب کے سب اوس اصول پابند و مقید رہین +

But, unfortunately, the necessary and essential basis of Constitutional Government is entirely wanting in Hyderabad.

این فقره در دکن بجٹ ۱۹ جنوری درج است و بنده مفصلا نوشته بودم ولی ترجمه نکرده لیکن نوشته خواهد شد و در آنجا سردار دلیر جنگ بر خلاف این بحث و بنده ثابت و ظاهر خواهم کرد که بدون این تا قیامت ریاست حیدرآباد و هیچ ریاستی از اهل اسلام ریاست نخواهد شد +

شرحی نیز در باب تعلیم جبری بود ولی چون در آن باب هم رساله جدا نوشته‌ام مناسب ندیدم درین رساله هم درج کنم +

در ترجمه این رساله اگر خطائی در املا و عبارت رفته باشد بنده جوابده نیستم فقط

میرزا احمد [illegible] اصفهانی

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقا، مجلس انتظامی [illegible] ایک وقت میں پانچ کتابیں ایک ماہ کے لیے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیات ملحقہ و گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ ایک وقت میں پانچ کتابیں ایک ماہ کے لیے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ اور انٹرمیڈیٹ [illegible]
اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں [illegible] کتابیں [illegible] اور تحقیقاتی جماعتوں سے

۳۔ طلبا ایم اے، ایل ایل بی و [illegible] ایک وقت میں اپنے پاس رکھ سکیں گے۔
کے طلبہ تین کتابیں ایک ہفتہ کے لیے اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب
طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ [illegible] کتابیں واپس نہ ہوں تو [illegible] لیا جائیگا۔ [illegible] جاری کی جائیگی مگر اس غرض

۴۔ مدت مقررہ پر کتاب واپس نہ کی جائے تو فی کتاب [illegible] یومیہ جرمانہ لیا جائیگا۔

۵۔ مشترکہ [illegible] کتابیں [illegible] کتاب کا لانا لازم ہے۔
یہ کتب خانہ کی کتاب گم یا خراب ہو جائے تو [illegible] ذمہ دار [illegible]

۶۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان بنانا یا [illegible] منع ہے۔

۷۔ [illegible] کتابیں [illegible] نہ کی جائیں گی۔
۸۔ قلمی نسخے اور دوسرے کم یاب کتابیں [illegible]
[illegible]